

HA  
2.4

54







۵۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب رساله در نه زجبه و زمان غیبت

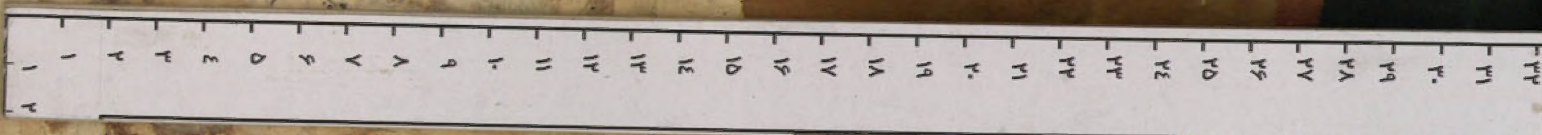
مؤلف آقا جلال خوانساری

موضوع

شماره قفسه ۵۴۳۱

شماره ثبت کتاب ۴۲۲۴۱

بازدید شده  
۱۳۸۲



۵۴۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم  
 حمد و ثناء بر محمد و آله و عقبه و حب الوجودی را که در معرفت ذات  
 فایض الانوارش بر همه وجبات مقدم است و ادا می افکند  
 شکر نعمت بی شمارش از همه مقامات هم و یکایک که از رکعت  
 نرود آرا و اختلاف مذاهب که در مشبه بر دین و هدایت ذات  
 بی شائبه نشینند و بنگهبانی محافلش جلوتش که استیضای  
 موهمان از گشایش سنازه بدل گشایش سر موی کسین  
 نپذیرد و دانایی که با نور مصباح دلائل ساطعه که گشت گمان  
 و ادوی جهالت و کراهی را بر سر منزل معرفت و اکرام و دلالت  
 فرمود و بصیرت که بر این قاطعه آینه قطب ارباب و دانش  
 را از زنگ شبهات پر دخته پذیرد هر چه حاصل شود و حاصل  
 ذات و ان عیان حیط الالسن با حصه و ثناء و تفصیل ایضا  
 الی ذیل بحسب مسخر ایام و دیه و نوا و وصلات و اقوال  
 و سلیمات الی پایان شمار مرقد منور و مشهد معطر بصل و آب  
 التحطیر است که خطبه نبوتش قبل از تنویر حضرت کائنات  
 با قضا و شریعت سر هر یک گشته خاد انشای ایزدی گردید و تمام  
 رساله پیش از درود و دعایه و دو سجده شکر تعالی خوانم غیر و بشود



بازرسی شد  
۳۶ - ۲۷

شهر در سید آتش غضب رخ آید و روز نال شفاعتش غایت  
 بهشت رخا سر سبز با چرو و لوانم افکندش هم انوش  
 که بیاخی شفاعتش در باز اوقات جلی مستبانات با شجاعت  
 هم بهاست و نقد طاعت بی سکه ولایت ابرایت ابرایت  
 در شریستان قبول نارد و خصوصاً مقتدی که رادای طاعتش  
 بافته کارخانه ارادت صانع از لبت و سجاده انوش سر  
 دست عنایت عادل لم یزل اعنی خطیب منبر سلولی و ارش  
 مرتبه که روی امام الحقین و انیر المومنین است و امده الغالب  
 علی بن ابی طالب علیه و علی اولاده صلوات المصلین با و  
 الفرائض بر وجه الاجر و التواضع و المحارم نزد بیالی انوش و  
 العنایب و بعد چه چه هواره بغضت تا بیدات رخا  
 و معاونت توفیق کسب با و مکی صفت و الا و نامی خاطر  
 معنای سلطان طایقین زمان و طاقان غایتین دوران  
 شهر بار عادل کامل با و دل جامع در ایات است  
 حاوی حوادث کم یزد با سطر با طاعت عدل جهان محمد  
 همد و بر و اشکان و چون بر انگشت امت احمد رونق افروز  
 منوره شرفعت هم بر منس با ساس شرح انوش و روح مذہب



حق استانی مشهور است که فضل و کمال مکرر است که آن را نش و  
 افضل **افضل** که شش نامی که برشته تر بیش از اوراق شجره دانش  
 و اشواران جهان شیرازه کرده و عیای سعادت و قوای  
 رعایتش سایه بلند پایشفت بر سر همه هنوران زمان گسترده  
 با وجود خوشتر خاک قدم های پیش چشم روشن از تو تیا  
 داشتن عین بی جبریت و باقیض سالی بارانی حیرتش  
 محو امید در مزاج اندیشه شکستن محض بی حاصل و بی غری  
 و محفل و به که خاک نعل سینه فرخنده پیش بالایشین است و تیا  
 اگر در صف خال نشین نه هر شرف و در مجلس که حرف  
 از تیا شیر خورشید نظیرش رود و یکسا اگر از رنگ خود را  
 در برت که از چند حیرتش بر طرف **زیمده** لباس اری  
 طراز نه و افر فرمانروایی **فصل خاتم عدالت و جهان بینی**  
 که هر تاج جلالت و کثرتستانی **روشش** شمس سلطنت و  
 اقبال **چراغ** افروز از کج عظمت و اجمال **السلطان السلطان**  
**در السلطان** و افاقان **الافاقان** **ابو المود السلطان**  
**شاه سلیمان الصوفی** که در کتب معارف در خان **لازاله** شمس  
 سلطنت شاره مرشارق الاقبال **مصر نه** مزاد عین الکمال

الکمال **نقص الزوال** و لا برکت که اکبر و انت و معدن طایفه  
 منطلع الاجال **ما مونه** مزاج الا قول و الیبرط و الوبال **مصر**  
 بر کعبین سائل دینه **تخت** مطالب علیه **خصوصا** در نرفت که  
 خاطر ملکوت ناظر علی تمام محض **مسئله** نماز جمع در زمان غیبه  
 که از دعوات سائل شریعه و محطات مطالب فقریه است که فقه  
 و ظهور و جوب یا عدم و جوب آن منظور نظیر تیا اثر افتاده  
 بنا بران این فقیر محتاج بعون عنایت جناب باری **این**  
 حسین جلال الدین محمد خاشاری **محب** فرمان مهابون **تیا**  
 این رساله در محض مسئله مذکور و جادرت **جسته** کف مجلس  
 سامی و چه فعل صاحبقرانی نمود **اسب** که از تیا **شعاع**  
 نظر الثانی شیرازه اعتبار یافته **مقبول** نظر دقیقه **سجای** اب  
 اندیشه و سخن را حجتی شناسان انصاف بر نه کرده **و این**  
 رساله ترتیب یافت بر مقدمه و سه **فصل** **مقدمه** **در نقل**  
 اقوال علای امامیه در مسئله نماز جمع در زمان غیبه **بدانکه**  
 مشهور از اصحاب با طائفه امامیه رضوان الله علیهم در  
 باب نماز جمع در زمان غیبه امام محض **عم** و قولت **قول اول**  
 و جوب بخیر بر این معنی که مکلف غیرت بیان آن و نماز هر



که امام را بجا آورد از عهد هکلیت براید و این قول از حضرت  
شیخ طائفه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب نهج و  
مبیط و مصباح و ظاهر کتاب خلاف نیز در شیخ محمد بن ابی  
جعفر بن سعید رحمه الله در کتاب معتبر و شراعی و فاضل و علامه  
جلیل القدر شیخ جمال الدین رحمه الله در کتاب نهج و محفل  
و نه ذکره در موصی از کتاب جلوه و شیخ عبید بن حمزه  
رحمه الله در کتاب دروس و لمعه و بیان و شرح ارشاد و  
محقق ثانی شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و سالک نهج  
جمعه و شیخ شهید مانی رحمه الله در شرح ارشاد و لمعه  
و الفیه و جمعی دیگر از علماء و به آنکه بعضی از اصحاب این  
قول تصریح کرده اند که نماز جمعه واجب بخیری باین معنی  
سنة است باین معنی که افضل از نماز هر و بعضی همین  
علم کرده اند که بخیر از آن بدل از نماز و متعرض فضیله نگردند  
آنند و به آن نیز که بعضی از اصحاب این قول تصریح کرده اند  
که جائز نیست امامت نماز جمعه در زمان غیبت مگر از برای کسی  
فقیه و عادل باشد و بعضی گفته اند که فقیه در کار نیست  
امین عدالت کافیت و قول دوم حجت نماز جمعه در زمان

زمان غیبت و این قول سید بزرگوار سید مرتضی رحه الله  
مقابل مباحثات و توشیح طائفه در ظاهر کتاب جعل العقود  
و مسلمابن عبد العزیز رحمه الله و محمد بن ادریس محمد ابن  
کتاب سرسرا و ابن حجره در ظاهر کتاب و سید و علامه حلی  
در کتاب مستفی کتاب ابن عربی و فخر رازی و جمعی دیگر از متاخر  
و علامه رحمه الله در کتاب ارشاد و قواعد و کتاب ابن عربی  
تذکره و کتاب صلوة آن نیز در بعضی و کتاب جمل و دیگر  
و جمعی دیگر از معاصر که در این مبحث نقل و این و سرچ و ذائقه  
و بعضی از سابقین قول ثانی ادا کرده اند و آن قول از  
عینی نازحه است در زمان غیبت با جمعی که انزال الهیه باید  
کرد و جمعی نیست بلکه مردمی که اقامه نازحه میسر نباشد  
و اگر کسی با قدرت ترک کند انزال او نیست آن کلمه و گذار  
خواهر بود اما بعد از آنکه وقت گذشت باید از نظر بگذرد و اول  
کسی که علم است که قابل باین شده نهید نمایند و رحمه الله  
در رساله که در باب نازحه نوشته و بعد از جمعی از  
اولاد و تلامذه او و بعضی از غیر ایشان تابع او کرده  
اند با آنکه جمعی کثر از اعلاط علمای قبل از او و او خود نیز در شرح







اطلاق کرده اند علای ما بر عدم وجوب آن سبب انتفاء  
 شرط آن و آن ظهور از آن است از امام علی علیه السلام و خلاف آن کرده اند  
 در استجاب اقامت نماز جمعه در وقت پس از ظهر است که سبب  
 است و سبب از این در این گفته اند که جائز نیست تمام شد  
 کلام مذکور و پوشیده نیست که این حرکت در اجماع بر لغو  
 وجوب غیر در زمان غیبت با فقیه و غیره مطلقا و در کتاب  
 نهایی گفته شده است در وجوب جمعه سلطان یا نایب او  
 نزد علای ما تمام از برای آنکه نبی م تعیین می نمود از برای  
 اقامت جمعه و همچنین خلفای بعد از آن حضرت چنانکه بعضی  
 از برای قضا و چنانکه بعضی نیست که کسی بگوید که خود را قاضی  
 به اذن امام پس اقامت جمعه بعد از آن گفته سلطان  
 نزد امام محض است پس صحیح نیست جمعه مکررا و یا یکبار که او  
 اذن دهد این در حال حضور امام است اما در حال غیبت پس  
 اینست که جائز است موقوفه ای بر تعیین راقا است جمعه تمام  
 شد کلام نهایی و پوشیده نماند که آنکه کمال کند  
 در آن خصوص بعد از ملاحظه عبارت مذکور که مراد علای این  
 کتاب نیز دعای اجماع است بر شرط وجوب یا امام

یا اذن او مطلقا و اینست که در زمان حضور بی امام یا اذن او  
 جائز نیست اهلا و در زمان غیبت حراز آن خلافت و اما  
 عدم وجوب انتفاء نیست پس قول و گفته این در حال حضور  
 امام است نه آنچه گفتیم که صحیح نیست جمعه مکررا یا امام یا اذن  
 او در حال حضور است چه در زمان غیبت اوقوی نیست که  
 جائز است فقها را اقامت جمعه نه اینست که دعای اشتراط  
 وجوب یا امام یا نایب او که اول کردیم در حال حضور  
 و در کتاب مکرر گفته از شرط جمعه امام عادل است یا که  
 که امام نصب کرده باشد او را پس اگر امام ظاهر نباشد و  
 نباشد نایبی از برای او سلف می شود و وجوب یا امام  
 و یا جائز است اجماع در وقت با امکان قطعی و در وقت  
 و در کتاب مکرر گفته شده است در جمعه امام عادل است  
 معصوم نزد ما یا اذن او اما اشتراط امام یا اذن او پس  
 آن نایب علای است تمام بعد از آن خلاف نقل کرده  
 این نفعی و جمعی دیگر از اهل سنی و بعد از آن استلال  
 کرده بر نایب خود بجهت حدیث بعد از آن گفته و دیگر از  
 برای اینکه انفعاد جمعه حکایت شرعی پس موقوف است بر مشروع و آیه شریفه  
 سلطان یا نایب او که در این کتاب ذکر شده است

و اینست که در این کتاب ذکر شده است که در زمان غیبت امام یا اذن او  
 در حال حضور است نه آنچه گفتیم که صحیح نیست جمعه مکررا یا امام یا اذن  
 او در حال حضور است چه در زمان غیبت اوقوی نیست که  
 جائز است فقها را اقامت جمعه نه اینست که دعای اشتراط  
 وجوب یا امام یا نایب او که اول کردیم در حال حضور  
 و در کتاب مکرر گفته از شرط جمعه امام عادل است یا که  
 که امام نصب کرده باشد او را پس اگر امام ظاهر نباشد و  
 نباشد نایبی از برای او سلف می شود و وجوب یا امام  
 و یا جائز است اجماع در وقت با امکان قطعی و در وقت  
 و در کتاب مکرر گفته شده است در جمعه امام عادل است  
 معصوم نزد ما یا اذن او اما اشتراط امام یا اذن او پس  
 آن نایب علای است تمام بعد از آن خلاف نقل کرده  
 این نفعی و جمعی دیگر از اهل سنی و بعد از آن استلال  
 کرده بر نایب خود بجهت حدیث بعد از آن گفته و دیگر از  
 برای اینکه انفعاد جمعه حکایت شرعی پس موقوف است بر مشروع و آیه شریفه  
 سلطان یا نایب او که در این کتاب ذکر شده است



می جاست بیان فضل پیغمبر یا قول او و اقامت نکردن دست  
جمعه را که سلطان در هر عصر پس از اجماع بوده است و اگر  
منعقد میشد بر غیره را ایند میکردند و اند از ادب بعضی احیان  
و بعد از چند ورق در مسند دیگر گفته هرگاه امام خطا در بیان  
آیا جایز است که از دین محکوم کنند به شیخ در نهاییه جایز است  
هرگاه این باشند از ضرر و ممکن باشند از خطبه و در  
خلافت گفته است که جایز نیست و این اختیار مرتضی و این  
ادرس و سلاطین و این اقرین است نزد من سبب آنچه  
نکرده شد با آنکه شرطت امام یا نائب او پس با  
غیبت و جب در هر بود نظر سبب فوات شرط و محقق  
نجم الدین ابو الحسن رحمه الله در کتاب معتبر که سلطان عادل  
یا نائب او شرط و جب جمعه است و این قول علامه است  
و خلاف از ابو حنیفه نقل کرده که او گفته شرط سلطان  
در چند جایز باشد و از شافعی که او گفته در هر سلطان  
شرط نیست بعد از آن گفته بر بحث در دو مقام است یکی در  
استراط امام یا نائب او و نزاع در آن بشافعی است  
و معتد ما فعل نیست پس درستی که آنحضرت معین می فرمودند

می فرمودند از برای امامت جمعه و همچنین خلفا بعد از آن حضرت  
چون که بعضی می فرمودند از برای قضا پس چنانکه صحیح است  
که کسی نصب کند خود را قاضی بی اذن امام همچون امامت جمعه  
و این قیاس نیست بلکه استیلاست یعنی که مستر بوده در  
همه اعصار پس مخالف آن خرق اجماع است بعد از آن گفته  
و مقام دوم شتر اطا عدل سلطان است و این از مشهور است  
اصحاب امامت و باقی مخالفند در آن و بعد از چند ورق  
در مسند دیگر گفته هرگاه امام صلی علیها بر نباشد ساقط میشود  
و جب و ساقط میشود استیجاب و میکرد از جمعه هرگاه  
مکمل باشد جماع و خطبان و با من قایل شده است شیخ و الحاکم  
کرده است این را بهار بن عبد العزیز و متعرض المل سقوط  
و جب اصلاح شده و شروع کرده در اثبات استیجاب نقل  
حدیثی چند و این چه است که از کلام سابقین ظاهر شد سقوط  
و جب با جماع چنانکه نقل کرده هم بعد از چند ورق در مسند  
دیگر گفته هرگاه سلطان جابر باشد و نصب کند عادل را  
مسند است جماع و منعقد میشود جمعه و اطباء کرده اند جمهور  
اهل سنه بر وجوب استیصال کرده از برای خود باینکه با یا



در مقام بیان شروط و جمیع کلمات  
از ان الله هم له

[illegible][illegible]



شرط است در وجوب نماز جمع و اجماع علمای است و نقل کرده  
 خلافت از امام حسن عسکری علیه السلام که گفته و بعد اصحاب ما فعل  
 به غیرت صواب پس بر کسی که تعیین می نمودند از برای امام جمعه  
 و بعد از آنکه چنانکه تعیین می نمودند قضا را و او را با شایسته  
 به شرط است باین **و همچنین** اگر کسی را در کتاب سر از  
 ایشان می گویی که بر شیخ کرده و بعد از آنکه چنانکه از امامیه  
 قائل شده و بر وجوب غیر نماز جمعه ای امام قائل بود و بعد  
 از آن پیش آورده و دعوی کرده که نسبت خلافت باین  
 اصحاب ماکه از شرط انعقاد جمعه امام است باینکه که نصب  
 کرده باشد او را امام از برای نماز و باین استدلال کرده  
 بر حجت نماز جمعه در زمان غیبت و کلام علامه رحمه الله در آخر  
 نیز چنانکه قبل ازین نقل شده نزدیک باین است اما در حقیقت  
 منع کرده این اجماع را و چنانکه باین از علمای اشتهار باین  
 کرده اند اینست که اگر چه شخص نوده نزد علمای اجماع امامیه  
 است بر شرط اجماع امام یا نائب خاص او پس اگر این را  
 شرط وجوب عینی دانسته اند و بگویند در زمان غیبت قائل  
 شده اند و بعضی شرط اصل انعقاد کرده اند و حکومت در

تحقیق

در زمان غیبت قائل شده اند مانند این ادیس و آنچه در حقیقت  
 اجماع بر شرط وجوب چنانکه گفته اند نه اصل انعقاد  
 و اجماع بر شرط اصل انعقاد نیز واقع شده اما در زمان  
 حضور نه مطلقا چنانکه تصریح کرده بآن که بعد از آنکه  
 در شرح ارشاد و از کلام تعبیر رحمه الله نیز در ذکر  
 چنانکه نقل کردیم ظاهر می شود و منشا اشتباه این ادیس  
 این نیز می تواند شد و الله اعلم **و همچنین** ثانی شیخ علامه  
 در رساله نماز جمعه گفته اجماع کرده اند علمای طایفه امامیه  
 رضوان الله علیهم طبقه بعد از طبقه از عصر امامه علیهم السلام باین  
 عصر ما بر انتقای وجوب نماز جمعه حال غیبت امام و حال  
 حضور او با عدم تصرف و نفوذ احکام او و در شرح  
 قواعد نیز در چند موضع تصریح کرده با جماع بر انتقای وجوب  
 نماز در زمان غیبت و نیز تصریح کرده باینکه حال حضور امام  
 و عدم کمال و نفوذ احکام او حکم زمان غیبت دارد و **و همچنین** ثانی  
 رحمه الله در شرح ارشاد در بحث جمعه گفته وجوب عینی است  
 در حال غیبت با جماع و در بحث نماز عید گفته وجوبی که ثابت  
 است در جمعه نیست مگر بخیر حال که گذشت اما غیر این است







بنا برین جمیع از شلای مانده داده اند قول بخت را بشود  
 خلافت اما بقدر جواب بگوئی که ذکر کرده معلوم میشود که بخت  
 امام و امام را در زمان بخت باز میداند تا اعتبار در خلافت  
 کرد و بعضی اصحاب بخت واقع شده پس بوجوب خبر قابل باشد  
 چنانکه در کتابهای دیگر قابل بخت و در بعضی نقل کرده اند  
 پس بنا برین حال کلامی که در این است که شرط انعقاد و  
 صحیح آن امام است یا کسی که او را برگزید و او را با امام معصوم  
 بنا بر مذکور و او را از حکام و بر بنا بر مذکور است و او را  
 اینست که شرط است حکام یا نایب او یا بر بنا بر مذکور است که حکام  
 باشد و بر بنا بر مذکور است که او را برگزید و او را با امام معصوم  
 و او را از بن نایب یا نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 از آن حکام را برگزید و او را از بن نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 چنانکه نقل کرده اند و اینست که بخت بر بن بخت و او را با امام معصوم  
 آنکه بخت خلافتی در انعقاد آن حکام یا امام او نیست و بخت  
 بر انعقاد آن حکام یا نایب او و او را از بن نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 شیعیت چه ایشان خلافت کرده اند که شرط صحیح امام  
 است یا امام او نیست و او را بخت چه در مسلم که نقل کرده چهارم

پاشیده نام که اگر بگویند بخت کرده از شایع و بر بن  
 ایشان چه بخت کرده و او را از بن نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 چنانکه نقل کرده اند و اینست که بخت بر بن بخت و او را با امام معصوم

چهارم اجماعی شیعیه و سنی همه با اعتبار علی چه از عهد نبوت  
 تا زمان امام است مگر در عهد را حکم خلفا و امام و کسی  
 که متولی گردانیده بود و او را از بن نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 که این اجماعی همه را اجماع است و اگر منعقد میشد بر عهد علی  
 حکام و امام را و چنانکه مذکور شد و اجماعی ایشانست که است  
 که بخت از زمان اعراسیت خود نمود اگر کسی که بخت کرد و او را با امام معصوم  
 اجماع اهل سنت بر بخت امام یا امام او یا او را با امام معصوم  
 و این از ایشان چنانکه نقل کرده و بخت بختی باشد چنین  
 کلامی در محل نزاع **بگویم** که اجماعی است از اهل نظر و خلافت  
 و اصل کلام نیست که ایشان هرگز نگذاشته اند که امام و امام او  
 و این نبوده اند که سبب اجماع بر بخت را مذکور بکنند و او را با امام معصوم  
 نظر خلافت بر آن علی بر بخت را مانده و متولی شده و مثال  
 این است که لای شایع میان علماء و بختیها عاقله از دلیل اول  
 و دوم رسید که حکام یا امام او شرط صحیح امام است و از دلیل آخر  
 میرسد که شرط و بخت است چه اگر بر عهد علی امام او واجب  
 باشد میتوان گفت که پس چرا در سنت دیگر مذکور و اما اگر  
 واجب نباشد و بخت نباشد ضرر و نبود که بخت از زمان و همین

بنا بر این جمیع از شلای مانده داده اند قول بخت را بشود  
 خلافت اما بقدر جواب بگوئی که ذکر کرده معلوم میشود که بخت  
 امام و امام را در زمان بخت باز میداند تا اعتبار در خلافت  
 کرد و بعضی اصحاب بخت واقع شده پس بوجوب خبر قابل باشد  
 چنانکه در کتابهای دیگر قابل بخت و در بعضی نقل کرده اند  
 پس بنا برین حال کلامی که در این است که شرط انعقاد و  
 صحیح آن امام است یا کسی که او را برگزید و او را با امام معصوم  
 بنا بر مذکور و او را از حکام و بر بنا بر مذکور است و او را  
 اینست که شرط است حکام یا نایب او یا بر بنا بر مذکور است که حکام  
 باشد و بر بنا بر مذکور است که او را برگزید و او را با امام معصوم  
 و او را از بن نایب یا نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 از آن حکام را برگزید و او را از بن نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 چنانکه نقل کرده اند و اینست که بخت بر بن بخت و او را با امام معصوم  
 آنکه بخت خلافتی در انعقاد آن حکام یا امام او نیست و بخت  
 بر انعقاد آن حکام یا نایب او و او را از بن نایب او برگزید و او را با امام معصوم  
 شیعیت چه ایشان خلافت کرده اند که شرط صحیح امام  
 است یا امام او نیست و او را بخت چه در مسلم که نقل کرده چهارم











این کتاب در کتابخانه کتب خطی  
 شماره ۱۰۰۰۰ ثبت شده است  
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰/۰۵/۰۱

عادل ای که به نصیب کند و را امام عادل پس هرگاه نباشد  
 میگزاردی تا نظر حاکمیت و پوشیده نامه که آن کلام خصصا  
 بعد از تولد مذکور و لایکند برست تا نصیب امام و نایب  
 او چنانکه در مقدمه پیشه دادیم سید رحمة الله و سید رحمة الله  
 در کتاب فقه علی که نقل کرده اند از علما که است احوط است  
 که نکند از محمد را غیر باذن سلطان و امام زمان زیرا که هرگاه  
 گزارده شود بر منزه منعقد شود و هیچ پند اطلاع و هرگاه نبوده  
 باشد در آن اذن سلطان قطعی نیست بجز آن و بر برودن آن  
 و جمعی از علمای مجرب می نمایند از برای آنکه مشقه و او نه  
 قول حکومت باین سید بر کوا که از اساطیر این امامیه باشد  
 بسبب آن ضرر در حدیث مردم موجب می راند با گرفته اند  
 که این کلام چون احوط گفته منافات دارد با آنچه در آن کتاب  
 گفته بجز آن جز کم نیست جمیع کلام امام با نصیب او و ذکر  
 کرده اند از برای این کلام ادلیل چند را که ذکر آنها در جیب  
 طول کلام است و نه آنکه قول سید رحمة الله احوط باشد  
 است بدلیل اینکه نباید گزارده جمیع را باین امام یا نایب او چه  
 احتیاط در است چه هرگاه فکر گزارده شود جز کم آن است

است و هرگاه چه گزارده شود بر منزه جز کم نیست  
 پس حکم احتیاط البته با غیر ذکر گزارده و این باب برست که حال  
 و جوب پس تا محمد در بیان ایشان نبوده و استلال چنانچه  
 برین مکتوبات است میان علماء و کتب سید مثل آن بسیار واقع  
 شده و در خصوص حسن سند بعضی هستند که اندر بر منزه و در  
 بعضی احادیث نیز آمده باخذ با احتیاط و درین و غیر آن که  
 مخالف آن شده و بنا برین مخالف است میان کلام سید در  
 کتابین با اینکه قطع نظر ازین نیز حکم باین در آن کتاب و احوط  
 است باین آن در کتاب دیگر چنان مخالفی نیست که بجز آن با بد  
 و کتب چنانچه تا به ما رسیده و آنحال آن کماله و زیاده بر آن در  
 کتب گفته اند که در یک کتاب از یک شخص سیاست چنانکه باند که  
 نسخ ظاهر شده و هم سید رحمة الله در کتابین گفته تا محمد  
 فرضی است لازم با امام عادل و جمیع غیره بیشتر که می از  
 ایشان امام باشد و **و قاضی سعد الدین بن علی** رحمة الله در شرح  
 گفته اند که منزه او است که بیان کنیم شروط جمع را که به ثبوت این  
 ثابت میشود و بدین آن فرضیه جمع و بیان کنیم کسی را که مساقط  
 میشود از فرض جمع و آنچه مسلم باین شد اما شرط پس آنست



امام عادل است یا یکی که نصب کرده باشد او را و جابر است  
جای او و اجماع هفت نفر که از ایشان امام باشد یا نه  
روی انتخاب بعد از آن گفته اند که اگر چه شرط دیگر است و آن  
که پس از این شرط هرگاه چه شرط ثابت شود بدین این شرط فرض  
جهت دیگر چه شرط ثابت نشود بودن آن جنس **در کتب** و غیره  
که از قدامی علای امام است گفته چنانکه نقل کرده اند و علامه  
امام در کتب خارجیه فرض است بر مومنان حاضر شدن آن  
شهر که امام بوده باشد در آن و حاضر شدن بآن یا در آن  
امام در کتب و در همه ای که دور باشد از امام **در کتب**  
و علامه در کتاب نه یکنه اجماع در خارجیه فرض است هرگاه  
حال شود شرائط آن و اگر چه شرائط است که بوده باشد در  
انجام امام عادل یا یکی که نصب کرده باشد او را امام عادل از برای  
نماز بخردم اگر کسی که چه میگوید در کلام شیخ که باز در نهایی  
بعد از جمیع مسکله بعد از آنکه نقل کرده اند که گفته اند که قضاوندی که اجماع  
کنند مومنان در زمان تعیین بعد از آن که ضرر نباشد بر ایشان  
پس بکار انداخته اند و علامه در کتب پس اگر ممکن نباشد از خطبه  
جایز است از برای ایشان که بکار انداخته اند و علامه بکار انداخته اند

چهار رکعت جاب که هر یک کلام سابق ظاهر است در یک امام یا  
نایب او شرط وجوب جمیع است و این کلام در مجرای آن در زمان  
غیبت بی امام و نایب او نیست شافعی میگوید این دو کلام  
اصلا و جمع از فاعلین وجوب معنی حکم کرده اند که ظاهر عبارت  
نمایه قول وجوب عینی است در زمان غیبت با قضاوندی که  
کلام شیخ را تخصیص داده اند بر زمان حضور امام و این کلام را  
حلی کرده اند بر وجوب عین در زمان غیبت بی امام و نایب  
او و بعد از این ساخته اند این را کشته عین کرده جواز  
چهار رکعت را بر عدم ممکن از خطبه پس در صورت ممکن چهار رکعت  
جایز نباشد و البته باید تا زعم کرده اند و بعضی این بر وجه  
بصایت ظاهر است و آنچه مزید خود ساخته اند مردود است  
چون عین نگرفته بر عدم ممکن از خطبه جواز چهار رکعت را بلکه  
جواز جامع کردن را با وجوب چهار رکعت چه در ادوات  
او یکی بکار انداخته چهار رکعت است که البته میکار انداخته چهار رکعت  
و ظاهر است که این نمایه قول بر وجوب غیر ممکن است بر عدم ممکن  
از خطبه و غرض از حکم بکار انداخته در نهایی چنانکه از کلام او  
در نهایی ظاهر میشود رد بر این است که گفته اند







اورا نام پس زیاد برین چه قوتند باید و بقیه تخصیص از حکام  
 بزمان حضور و تبارک و تعالی در زمان حال و مانند آن مسلم  
 است بعد از تصریح مذکور و ذکر حکام متعلق بزمان حضور امام  
 بسیارست و در حکام فقها در مسائل حاد و غیر آن پس بعدی  
 ندارد که ایستاده نیز از آنها باشد خصوصاً اینکه این حکام در زمان  
 غیبت نیز جاریست لیکن بمقتل و وجوب غیر خیر یا پس از آن  
 ذکر کرده این احکام را در صورت وجوب جمعی جمعه و بعد  
 از آنکه در کتب حکام باشد میگویند بوجوب خیر در زمان غیبت  
 ظاهر میشود که احکام امامت نهایت تبدیل و وجوب جمعی  
 و مکنت محل و وجوب دین حکام بر غیر برقرارند آنچه ظاهر  
 میشود از آنکه حکام او یا برام از زمین و غیر و غرض باین وجوب  
 این امور باشد بر وجوب جمعه در هر جا که آن وجوب  
 عینی باشد اینها نیز واجب عینی باشند و در هر جا که آن  
 وجوب غیر عینی باشد اینها بر غیر و قول شیخ در سلسله اول که  
 نقل شد و اگر نبوده باشند وجوب است بر ایشان غیر از  
 بوجوب محل بوجوب غیر است چه ظاهر آن است که در صورت  
 بودن واجب بر او از هر وجه و خصوص جمعی چنانکه

از آنکه شیخ محمد در معبط در بیان حکم جمعی  
 اجتناب از عدل است که در میان جمعی و غیر او میگویند که در  
 وجهی از اینها در زمان غیبت

چنانکه باینکه مثل هر مشهور و همچنین مؤید است آنکه در بعضی  
 مسائل که باز در میان آن دو عبارت و اقی شده غیر بجا  
 کرده مثل آنکه گفته هرگاه حدیثی عارض شود امام را جاریست  
 او را که جاریست که داند دیگری را و مقدم کرده اند او را تا  
 اینکه نام کرده اند بایشان نماز را و همچنین اگر کسی در پیش بایستد  
 نزد فریق امام پس نماز بکارد بایشان یا مقدم دارد او را  
 غیر امام پس نماز بکارد بایشان جایز خواهد بود و همچنین  
 رحمه الله در کتاب جعل العقود گفته جمعی است جمعی که بکار هر  
 سلطان عادل یا کسی که او را کند او را سلطان و در بعضی  
 بنیان گفته و فرض جمعه لازم جمعی مکلف است که هر صاحب عذر  
 از سفر یا چار یا کوری یا تنگی یا فتنی غیر از آن و نزد جمعی  
 شروط آن بیاید بوده باشد سلطان عادل یا کسی که نصب  
 کند او را سلطان از برای نماز و در بعضی از متهم گفته و  
 ستم است در زمان غیبت و تقیه بجهت کسی که ضرر رساند  
 بر ایشان هرگاه جمعی شوند مومنان و بر ستم بجهت تنگی  
 بکار از جمعه راد و رکعت با خطبه پس اگر نباشد که خطبه بخواند  
 پس بکار از چهار رکعت و سطر این عبد العزیز در کتاب کرام







ایشان و اشغال ایشانست پس بسا باشد که دروغ بسته باشد  
 یا در نقل اینها و تفتیش حال و احوال اشتباه کرده باشند و بعد  
 از این اشغال بذهاب الحلات و التوجهاست و **در** قایل بود  
 شده اند در جواب شک با جمیع چیز و گفته اند **و** چاره اول  
 منع جمیع اجماع منقول باخبار آحاد و تحقیق از اکتساب اصول حواله  
 کرده اند **و** چاره اول آنست که جمیع اجماع منقول باخبار آحاد اگر  
 قویتر نباشد از احوال منقول باخبار آحاد و بعضی غیر از آن  
 نباشد بقیقین چنانکه اکتساب اصول ظاهر میشود و خبر هر کس که  
 کس از آنکه بر علماء دعوی آن کند و مخالف آن ظاهر نباشد با آنکه  
 دانست که مجرد شهرت عظیم نیز ما را در مقام تکلیفیت **و** چاره دوم  
 اینکه اجماعی منقول شایع در کلام اصحاب باید حمل شود بر غیر  
 معنی ظاهر و تفسیر علی سبب ضرورتی که خوانده است ما را این  
 و آن دو در است **و** چاره اول آنکه اجماع نزد امامیه عبارتست از اتفاق  
 بر علماء یا طائفه از ایشان بر حکمی از احکام بحیثی که معلوم باشد  
 دخول محصور هم در جمیع ایشان و اطلاق بر اجماع بر وجه دیگر  
 متصرف در زمان نیست امام هم و قضای او و انقطاع اخبار  
 و اقوال او و بر وجه که معلوم نیست که در کدام قنطرت از اقطار

در جواب شک با جمیع چیز و گفته اند و چاره اول آنست که جمیع اجماع منقول باخبار آحاد اگر قویتر نباشد از احوال منقول باخبار آحاد و بعضی غیر از آن نباشد بقیقین چنانکه اکتساب اصول ظاهر میشود و خبر هر کس که کس از آنکه بر علماء دعوی آن کند و مخالف آن ظاهر نباشد با آنکه دانست که مجرد شهرت عظیم نیز ما را در مقام تکلیفیت و چاره دوم اینکه اجماعی منقول شایع در کلام اصحاب باید حمل شود بر غیر معنی ظاهر و تفسیر علی سبب ضرورتی که خوانده است ما را این و آن دو در است و چاره اول آنکه اجماع نزد امامیه عبارتست از اتفاق بر علماء یا طائفه از ایشان بر حکمی از احکام بحیثی که معلوم باشد دخول محصور هم در جمیع ایشان و اطلاق بر اجماع بر وجه دیگر متصرف در زمان نیست امام هم و قضای او و انقطاع اخبار و اقوال او و بر وجه که معلوم نیست که در کدام قنطرت از اقطار

در جواب شک با جمیع چیز و گفته اند و چاره اول آنست که جمیع اجماع منقول باخبار آحاد اگر قویتر نباشد از احوال منقول باخبار آحاد و بعضی غیر از آن نباشد بقیقین چنانکه اکتساب اصول ظاهر میشود و خبر هر کس که کس از آنکه بر علماء دعوی آن کند و مخالف آن ظاهر نباشد با آنکه دانست که مجرد شهرت عظیم نیز ما را در مقام تکلیفیت و چاره دوم اینکه اجماعی منقول شایع در کلام اصحاب باید حمل شود بر غیر معنی ظاهر و تفسیر علی سبب ضرورتی که خوانده است ما را این و آن دو در است و چاره اول آنکه اجماع نزد امامیه عبارتست از اتفاق بر علماء یا طائفه از ایشان بر حکمی از احکام بحیثی که معلوم باشد دخول محصور هم در جمیع ایشان و اطلاق بر اجماع بر وجه دیگر متصرف در زمان نیست امام هم و قضای او و انقطاع اخبار و اقوال او و بر وجه که معلوم نیست که در کدام قنطرت از اقطار

اقطار زمین در شرق یا مغرب در یا باجماع اهل عالم را که  
 مخالف و معارض است با ایشان بر وجهی که در پیش است او را  
 یا اینکه محقق و منزه است در بعضی جمعی یا در بعضی جزو ایراد  
 آنست که باینکه هر سه بان احدی از مردم **و** چاره اول آنست که  
 واقع شده که دعوی اجماع کرده اند در کلام با وجود خلاف  
 در آن بلکه کاه نیست که بعضی از ایشان در کمالی دعوی اجماع  
 کرده و در کلام خود مخالف آن کرده در کتاب دیگر که کاه  
 است که شخصی دعوی اجماع کرده و دیگر دعوی اجماع کرده  
 برخلاف آن چنانکه به منع ابواب فقه ظاهر میشود و هر کس که  
 بر معنی ظاهر حمل شود و حمل شود بر اتفاق علماء و فقه بحیثی که  
 ظاهر نباشد مخالف ایشان یا بر شهرت یا نه علماء و فقه و  
 جمیع آنها بود **و** چاره اول آنست که جمیع اجماع  
 اجماع کرده اند لازم نیست که علم با آنها و آن در زمان نیست  
 برسانیده باشند بلکه ممکنست که علم با آنها و آن در زمان نیست  
 یکی از اینها بر علم برسانیده باشند چه زمان ایشان بعد از علم  
 العلم نزدیک بوده چه بعد از او که در وقت است با ایشان  
 باشد یا اینکه بقراین و امارات بر آن ظاهر شده باشد که علم

در جواب شک با جمیع چیز و گفته اند و چاره اول آنست که جمیع اجماع منقول باخبار آحاد اگر قویتر نباشد از احوال منقول باخبار آحاد و بعضی غیر از آن نباشد بقیقین چنانکه اکتساب اصول ظاهر میشود و خبر هر کس که کس از آنکه بر علماء دعوی آن کند و مخالف آن ظاهر نباشد با آنکه دانست که مجرد شهرت عظیم نیز ما را در مقام تکلیفیت و چاره دوم اینکه اجماعی منقول شایع در کلام اصحاب باید حمل شود بر غیر معنی ظاهر و تفسیر علی سبب ضرورتی که خوانده است ما را این و آن دو در است و چاره اول آنکه اجماع نزد امامیه عبارتست از اتفاق بر علماء یا طائفه از ایشان بر حکمی از احکام بحیثی که معلوم باشد دخول محصور هم در جمیع ایشان و اطلاق بر اجماع بر وجه دیگر متصرف در زمان نیست امام هم و قضای او و انقطاع اخبار و اقوال او و بر وجه که معلوم نیست که در کدام قنطرت از اقطار

ما جمیع مخالفانست و نوشته اند اما بحیثی که در جمیع اشیاء  
 نه حسب محصور بر آنست و چنانکه اینها را انکار توان نمود و  
 حال آنکه ما خود جزم داریم بر وقوع اجماع امامیه بر بعضی مسائل  
 سه یا چهار ترک آب تازه و جمیع جنس و متعش و غیر اینها  
 مسائل بسیار و جزم داریم با اینکه حسب امامیه هم چنین  
 بوده و نظر از طایفه اخباری که درین ابواب وارد شده  
 بلکه جمعی که اطلاق بر اخبار جمعی دارند نیز جزم دارند و اشغال  
 ایشان با بدیهات علمیه پس چگونه انکار توان کرد که نفی وقوع  
 جمیع ما جمیع و بعضی دیگر از مسائل کثیره چنین بوده باشد  
 با وجود اخبار چندین کس از آنکه بر علماء و اولیای فقه بان **و** چاره  
**جواب** از مردم اینست که در بسیار از مسائل دعوی اجماع  
 با وجود مخالف در آن متناهی ندارد چه ایشان خود ادعای  
 خود نموده و جمعی از اجماع نزد امامیه اتفاق طایفه است از علماء که  
 معلوم باشد دخول محصور در جمیع ایشان پس چه میشود که کسی را که  
 دعوی اجماع بر حکمی کرده جزم حاصل شده باشد بدخول محصور  
 در جمیع قایلین هر چند مخالف در آن موجود باشد خصوصاً  
 هر کس که مخالف معلوم السبب باشد و شخص باشد که محصور نیست

در جواب شک با جمیع چیز و گفته اند و چاره اول آنست که جمیع اجماع منقول باخبار آحاد اگر قویتر نباشد از احوال منقول باخبار آحاد و بعضی غیر از آن نباشد بقیقین چنانکه اکتساب اصول ظاهر میشود و خبر هر کس که کس از آنکه بر علماء دعوی آن کند و مخالف آن ظاهر نباشد با آنکه دانست که مجرد شهرت عظیم نیز ما را در مقام تکلیفیت و چاره دوم اینکه اجماعی منقول شایع در کلام اصحاب باید حمل شود بر غیر معنی ظاهر و تفسیر علی سبب ضرورتی که خوانده است ما را این و آن دو در است و چاره اول آنکه اجماع نزد امامیه عبارتست از اتفاق بر علماء یا طائفه از ایشان بر حکمی از احکام بحیثی که معلوم باشد دخول محصور هم در جمیع ایشان و اطلاق بر اجماع بر وجه دیگر متصرف در زمان نیست امام هم و قضای او و انقطاع اخبار و اقوال او و بر وجه که معلوم نیست که در کدام قنطرت از اقطار

نیست و بنا برینست که محصور الذین جعفر بن سعید را در کتاب  
 معتبر کنند که کمالی باشند صد کس از قضای ما از قول محصور  
 نباشد قول ایشان و اگر بوده باشد در جمیع و کس چه باشد  
 قول ایشان و در بعضی جاهای دیگر که دعوی اجماع کرده و خود  
 آن مخالفان آن کرده یا که دعوی اجماع بر حکمی کرده و دیگر دعوی  
 اجماع برخلاف آن کرده یا اینکه شخص شده که بطلان آن دعوی  
 از راه کرده که بوده باشد میگویم که اشغال آنها باعث این میشود  
 که مطلقاً اجماع طرح شود چه در اخبار نیز اشغال این نیز از تداخل  
 و اشتباه و سهو بسیار واقع شده و بعضی در جمع و  
 تعدیل و اذعان چنانکه بعضی ظاهر میشود پس اگر اینها پیش طرح  
 باشد باید که اخبار آحاد نیز ملامت شود بلکه در ادوار  
 احادیث و نقل اجماع هر دو بر عمل بر اینست که اگر آنکه کسی  
 شود و قیاس سهو و اشتباه در آن پس اوقت طرح خواهد  
 شد پس از آنکه در بعضی مسائل ظاهر شده باشد که اشتباه  
 در دعوی اجماع کرده اند لازم نمی آید که در جاهای دیگر که  
 اشتباه ظاهر نیست طرح آن دعوی نایم باشد و اگر اشتباه  
 که اشتباه ظاهر شده و چنین هست که کسی یا دو کس دعوی اجماع

در جواب شک با جمیع چیز و گفته اند و چاره اول آنست که جمیع اجماع منقول باخبار آحاد اگر قویتر نباشد از احوال منقول باخبار آحاد و بعضی غیر از آن نباشد بقیقین چنانکه اکتساب اصول ظاهر میشود و خبر هر کس که کس از آنکه بر علماء دعوی آن کند و مخالف آن ظاهر نباشد با آنکه دانست که مجرد شهرت عظیم نیز ما را در مقام تکلیفیت و چاره دوم اینکه اجماعی منقول شایع در کلام اصحاب باید حمل شود بر غیر معنی ظاهر و تفسیر علی سبب ضرورتی که خوانده است ما را این و آن دو در است و چاره اول آنکه اجماع نزد امامیه عبارتست از اتفاق بر علماء یا طائفه از ایشان بر حکمی از احکام بحیثی که معلوم باشد دخول محصور هم در جمیع ایشان و اطلاق بر اجماع بر وجه دیگر متصرف در زمان نیست امام هم و قضای او و انقطاع اخبار و اقوال او و بر وجه که معلوم نیست که در کدام قنطرت از اقطار



کرده و تا دیکری مطلع شده بران رده کرده آنرا و تنبیه کرده  
 من آن و وقوع اشتباه دران و در بعضی جگه من از آنکه بر ملا و  
 احوال و تقیاد در کمال شجاعت و بجز خصصه صاف حق و علامه و شریف و علم  
 چنانکه نمایه احتیاط و در دعوی اجماع میفرموده اند و در هر جا  
 که مناقشه بوده در دعوی اجماعی که بعضی کرده اند بشماره چنان  
 نموده اند دعوی اجماع در مسئله کرده اند و بسند لایق بوده  
 اند و در حدیث حدیث و در ذکر دراز با کثرت تواتر  
 فضلا و محقق و نقاب علمای متبعین نازمان شنیده ثانی شیخ  
 زین الدین احدی بنصدهی انکار بر ایشان و تنبیه بر بطلان  
 آن دعوی کشیده پس چگونه طوطی نام چنین طاعتی را بحدوث  
 در بعضی جای اشتباه در دعوی اجماع واقع شده و این  
 بسا غار است و کسی که لحظه کتب فقه کند میاند که در  
 حکم تمام نقیضه و بسیاری ارسال بر اجاعت و اگر این  
 دست بردارند از انجا که بسا از انجا که عاجز آیند و  
 در احادیث از علمای ائمرا بر روی اجماع واقع شده  
 چنانکه فقه الاسلام در کتب کانی نقل کرده که فرموده  
 اند که فاکیر به جمع علیه را پس بر کسی که جمع علیه بری نیست دران

دران با آنکه دانستی بر فقه تسلیم عدم اجماع مجرد شریف و فاضل  
 اکابر علماء و در چنین مسئله عام البدی که فقه است و در اصل علمی که  
 عدم و وجوب چنانکه بیان کردیم قبل ازین پس شد که باشد از  
 و در و است و عربی فقه از حضرت صادق علیه السلام که باشد  
 شهرت میان علماء و اول ایشان از شریعت کرده و بقراین  
 این فقه و عمده و لای ایشان بر تحقیق فقهی منصب حکومت  
 و قضا را همان حدیث است واقع شده که هرگاه دو عدل در  
 از اصحاب با اختلاف کنند در روایت و حکم احدی از دیگری باشد  
 باشد بر دیگر و عدل و فقه و برستی بخلاف میکنند روایت هر  
 کدام از آنها را جمع علیه چنانکه باشد و اگر فقه باشد آن و اگر فقه  
 می شود شاذی که شریعت نباشد نزد اصحاب پس بر کسی که جمع علیه  
 نیست برین دران و بر شنیده نیست که احدی شریعت در  
 و وجوب بر روی جمع علیه بری شریعت و عدم برین دران پس چنان  
 یکی فایده بر وجوب بری است لایکنه بان در اثبات مطالب  
 خود چگونه طرح میکنند از این مقام و بر روی اجماع  
 مسلم نیست که در حق کثرت نشود و فقه آن و در مسئله چنین است  
 چه بافت شده است خلافت فاضل از عالم اصحاب شیخ فاضل

در کتاب فقه گفته اند که روایت آمده است از صاحب فقه علیه السلام  
 که خدای تعالی فرض کرده است بر بنده کمال خود از همه تا جمیع  
 شیخ ناز فرض کرده است در انجا که اجماع را اگر در ناز همه و پس  
 پس فرض کرده است خدای تعالی ایها الذین آمنوا اذا نزلت  
 الیکم فی حق من بعد فاسمعوا له و اطعوا و ذروا الناس و کلکم  
 حکم انکم تعلمون و حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر که  
 ترک کند جمیع را بر جمیع علی مکرر خدای تعالی بر دل او پس  
 فرض آن فرضی و در ناز خدای تعالی چنانکه گفتیم اما اینکه  
 بر شریعت حضرت امامان و یاران بر صحتی چند پیش می آید چنانکه  
 دو خطبه بخواند از برای ایشان یا معنی عبارت است که پیش  
 بایستد چنانکه از او دو خطبه بخواند از برای ایشان یا معنی عبارت  
 میشود و سبب این دو خطبه و جمیع از جاعتی که می شود از انجا  
 رکعت و رکعت و هرگاه حاضر شود امام و واجب میشود جمیع  
 بر باقی مکتفین مگر کسی از ایشان که معذور باشد باشد خدا  
 تعالی او را و اگر حاضر نشود امامی یا ساقط میشود فرض اجماع و اگر  
 حاضر شود امامی که اجماع نباشد بر اجماع کسی که پیش  
 می آید و صلاحیه اجماع با او است پس حکم حضرت را و حکم

حکم عدم امام است و شریعتی که وجوب در کسی که وجوب با او  
 اجماع است که بوده باشد از او و بالغ و پاکیزه در ولادت  
 غیر مبتلا از اراضی بر سر و جذام مسلمان بودن محقق می آید  
 در ولایت که از آن ناز هر وقت پس هرگاه بوده باشد  
 چنین و جمع علیه با او چهار نفر و وجوب اجماع و هر که نماز کرد  
 پشت سر امام یا بی صفات و اجابت بر و خاموشی نزد قرائت  
 او و قنوت در رکعت اول از رکعتین در فرضیه و هر که ناز  
 کرد پس بر امامی که خلافت بر او صحت کردیم بجای آورد و قول  
 را بر روی کسی که قبل ازین شنیده که وجوب حضرت جمیع را آنکه  
 وصفت کردیم او را از انجا که معنای فرض و صحت است بلکه  
 که مخالف ایشان شده اند و می فیه و احتجاج روایت  
 کرده است هشتم ارسال از زرار بن ابی ایهی گفته بود که در  
 بار از عبدالله علیه السلام بر ناز همه تا اینکه کسان کردیم که بخواه  
 که بر روی هر یک است او پس گفت خود را بایستم حدیث شد فرمود  
 من میگویم که هر یک که بگوید نزد خود امام خطبه کلام مفید و علامه  
 و از هر چه است و در وجوب پیش ازین هشتم ارسال امام بایستد او و  
 هر که کرده است در حق کثرتش وجوب برین چند مرتبه و شریعت کرده است

درین کتاب بعد از مقتضای تمام روایات است  
 در آنچه که در خطبه







که بعد از این اختلاف و نصب کننده اراد او بیند و خبر  
را و حفظ کند اموال او حاجت کند بخدمت اسلام را و جمیع مردم  
را در جمیع و عید با و پرسخیده نیست که این نظام ظاهر است  
در خصایص خاص و عید با هم معصوم و معلوم و مسلم بودن  
آن پس اگر با هم معصوم و عام دانند البته واجب نیست که  
دانشت و اگر نه ذکر آن در جمیع صفاتی که در این مردم حاصل  
با هم معصوم دارند معقول نخواهد بود و بر فرض که با هم  
او عدم مشترک آن در مشر و در وجوب یعنی مخالفت او ضرر غیر  
با جمعی که چندین کس از اکار با رعایا دعوی کرده اند چنانچه معلوم  
الغالب هر چند بسیار باشند ضرر غیر با جمیع با اصطلاح  
اما چه چنانکه ظاهر شد از آنچه قبل ازین ذکر کردیم و در اکثر  
کتاب اصول امامیه صریح آن شده **و جمیع** آنچه گفته اند که  
ظاهر است که هیچ در تنذیب موافق باشد با عید او  
آنست که موافقت شیخ با عید ضرری باشد از بعد از آنچه  
تقریر نمودیم از کلام مفید و تأیید آن یک شیخ در تنذیب جمیع  
یا مقصدی باین این شده که هر چه موافقت با عید او  
و چه چنانچه مخالفت و تاویل با یکدیگر و در بسیاری از احکام انقضای

گفتار کرده نقل احادیث بی آنکه متعرض مذہب خود شود  
 آنکه احادیث که درین باب نقل کرده چنان مخالفی ندارد  
 بامذہب او که البته باید که متعرض تاویل آنها شود چنانکه  
 ظاهر خواهد شد این باشد اما مذاکجه مذہب شیخ و دیگر  
 عینی باشد و حال آنکه در هر کتابهای فقهی خود که اعتقادی  
 خود را در آنها بیان نموده و صریح تکلیف آن کرده و در کتاب  
 خلاف دعوی اجماع بر نفی قول بان و عمل بان کرده چنانکه  
 ظاهر شد بر تواتر آنچه نقل کردم بگویند بر متصف ظاهرست  
 که این دعوی شیخ و ولایت برینکه مذہب شیخ نیز در جریع  
 نبوده چه شیخ از اخلاص مذہب متصف است که توجیه بر آن کرده  
 که شیخ طایفه مذہب اسماء خود چون شیخ متصف است و  
 را نداند و دعوی کند اجماع بر نفی قول بر جریع عینی و اینکه  
 هرگز نگذاشته اند از او و چگونه را از اعتراضات متصف و جواب  
 شیخ باشد با وجود اطلاع شیخ بر آن و کوشش شرح بر آن  
 و دعوی اجماع بر مخالفت آن و دیگر هرگاه مذہب متصف  
 و جریع عینی بوده چرا نمیکزارد و انرا و اگر نمیکزارد چون  
 پیش از آنکه شیخ که از اکتفا بر ملاذمه و خواص او بوده بر آن مطلع

از چهار شصت که در آن خلاصه نوشته دارد و در این کتاب  
نایب و جود است که در این اول و اولی و جود است  
که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب  
نایب و جود است که در این کتاب است که در این کتاب  
نایب و جود است که در این کتاب است که در این کتاب

نشود و اگر مطلع شد و چون دعوی کرده که هرگز از امامیه که این  
را نکرده اند که خلافت و امر است که منسوب بوده اند به او  
نماز اگر چه که کشمغیه شاید ممکن نموده باشد از اقامت  
جمع باعتبار قیام و همچنین از امامیه که نقل کرده اند ترک این  
نماز را و جهش همین است چه ایشان در زمان قیام بوده اند  
و قادر بر بوده اند بر اقامت جمع و امر است که جمیع امامیه  
که در زمان خود در نهایت شهرت و اعتبار بوده و در محاسن  
و محافل با علما اهل سنت و اکتابر ایشان در اقامت و شأن  
آن گفتگو نمیکرده و ایشان را از انبای شیخ مایه اوده و اثبات  
حقیقت مذهب امامیه سینه و نزد مسلمانان آل بود که مایل  
به شیخ بوده اند نه نهایت عزت و احترام و دشمنی حتی آنکه  
سلطان غصب الله و له مکر به بدین او میرفت و نوازش و اکرام  
بسیار است به جناب او سفیر نموده و مملکت خواص و عوام مرید و معتقد  
او بوده اند تا اینکه نقل کرده اند که در روز وفات او مشتاد  
هزار کس از شیعه و سنی شیخ جنازه او حاضر شده بودند و  
هرگز اهل زمان روزی جهان مشاهده نکرده بودند چه قیام  
ضرور بوده و او را در اقامت نماز جمع که در میان اهل سنت

و اما در مورد درگاه شریف و این دعوی که در آن  
بعضی از دعوی منافات دارد با اطلاع شریفی که  
شریفی و غیر منافات است که شریفی خطبه نموده و  
نه اسیر و نه در خارج از این خارج است و بعضی  
در توضیح اول عبارت خلاف در خارج است و  
با مورد از جانب امام مخالف باشد تا به دعوی  
و این تعیین نیز منافات دارد با این دعوی که  
مستطیع میگردد در خارج منافات می آید آن دعوی  
دعوی که از آنرا که در خارج منافات می آید  
دعوی که از آنرا که در خارج منافات می آید

سند شایعست و متعارف و نهایت موافقت بر آن گشته و  
بر تفسیر برسی که تفسیر بوده و ظاهر آن میسر نیست مکنه چگونه  
توان کرد که با آن نزد اهل اصحاب و تلامذه مانند شیخ  
فقیه محمد بن حسن حرکه فقیه او بوده و شیخ طایفه و سید  
جلیل سید مرتضی و سید بنز که اسید رضی الدین و شیخ  
نخاشی و سلاطین عبد العزیز دلی و اشال ایشان میگویند  
که فقیه بنز با چهار کس ایشان اقامت این نماز خواند کرد  
و اگر بنزد چگونه شرح و اشال او تمام چنان مانده و  
همچنان نقل کرده اند و خلاف آنرا دعوی نموده اند  
اما دیگران پس در اکثر ایشان آنچه در باب شیخ فقیه حاجت  
و چگونه قبول قرآن کرده که در حله با شریعت علما میسر و اجتماع  
افراد و شهادت محمد امامی از آل مطهر و آل سعید و اشال ایشان  
در آن یکصورت نظر بر ایشان باید حسب عکس ارتقاء تفسیر  
با کلیه در بعضی از آن مانده زمان الجای سوسلطان محمد خدابنده  
احکام ایشان قارند و بدو باشند بر اقامت این نماز با  
چهار کس یک شش کس از اخص خود در قم با نهایت سلطانیه  
در آنجا در همه اوقات حتی اشک علی علیه السلام که از آنجا بر

[illegible]

از چهار شصت که در آن خلاصه نوشته دارد و در این کتاب  
نایب و جود است نه بنویسید اول و ثانیا و غیره  
که بنویسید و در این کتاب است که بنویسید  
از خط و در این کتاب است که بنویسید







بی وجود امام یا نایب او نیز انکاب ابو الصلاح در میانست و  
نقل کرده است این عبارت را از ابن حسین شریف بن ابی الدین رحمه الله  
و بعد از وی جمعی تابع او شده اند و گفتند که در سابق یا لا حق ان  
چیز را شد که باعث صرف اظهار آن شود و غفلت از آن واقع  
شد و باشد چنانکه در نقل عبارت خلاف شده چه او و اتباع او  
عبارت خلاف نقل کرده اند و ظاهر در وجوب عینی و کسب است  
و چون ملاحظه شود و متوجه شد که احتمال حمل بر وجوب عینی ندارد  
چنانکه ذکر کرده ایم با آنکه شیخ شهید رحمه الله در بیان از ابو الصلاح  
قول بر کسب نقل کرده و هم شیخ شهید در شرح ایشان و شیخ  
فخر الدین رحمه الله در ایضاً قول بر وجوب بخیر از نقل کرده و  
علامه رحمه الله نیز در کتب نقل قول بر وجوب بخیری از نقل کرده  
و همین عبارت است که از او نقل شده نقل کرده لی آنست که در آخر  
نقل شده پس تا ملاحظه کتاب او نشود و تحقیق مذاب او معلوم  
نگردد و بر وجهی که او بر وجوب عینی قائل شده باشد مخالف  
او باشد یا بر وجهی که او بر وجوب عینی قائل شده باشد یا بر وجهی که او  
انکه او از ظاهر مذکور شیخ است و اجماعی که شیخ دعوی کرده قبل از او  
مشهد شده و بعد از انعقاد اجماع مخالفت که چه ضرر رساند و

نیز

امام بالذن او به شهادت میانه امامیه و اتفاق ایشان بر آن است  
کتاب نیز در میانست و این نقل نیز شیخ فخر الدین رحمه الله کرده  
و جمعی تابع او شده اند پس گفتند در سابق یا لا حق ان کلام  
باشترط مذکور شده باشد و او مخالف شده باشد از آن و بر  
بعد می که مذاب او و وجوب عینی و عدم بشرط باشد مخالف او  
ضرر می رساند یا اجماع چنانکه ذکر مذکور شد و چگونه چنین عبارت  
از فاضل را چنانکه در شرح مذکور شد متعرض قول او نشده اند مگر در مسند  
که شیخ فخر الدین را از راه اضطرار محصل بآن شده توان شد  
منو در اجماعی که چندین کس از مشاهیر علمای و شافعات و دعوی آن  
نموده باشند و در کتاب **در بیان** که این باب بر وجهی که در کتاب متفق در  
باب تا ملاحظه و اگر کرداری خیر را با امام خطبه بیکاری و در کسب  
و اگر کرداری خطبه بیکاری چهار کسب و همچنین فرض کرده خدی  
از جمعه تا جمعی شیخ و شیخ تا از آنجا نیست که از شیخ فرض کرده است  
آنها را در جمعه و آن جمعه است و سابقاً کرده است آنرا از آن کس  
شده و آنها را بعد از آن گفته و هر که بگوید آنرا تنها پس بگوید آنرا  
چهار کسب مانند نام خود را باقی روز **باب** عبارت و همچنین  
کرده خدای تعالی او و هر که بگوید عبارت حدیث زار او است

نیز

بعثت نقل کرده و بعد از این نقل خواهد بود که آنرا جواب جماعت  
گفتند از کتب آن در اثبات وجوب بیکسب در زمان غیبت  
و اما آنچه بعد از آن قول از آن نقل شده از عبارت این باب  
پس اصلاً از آن شخص منقول شد که امام کسب و چه شرط دارد و همچنین  
اصلاً دلالت بر وجوب عینی ندارد بگویند و در غیر میانه  
که در آن آن امام خطبه و امام بی خطبه و تنها و بر وجهی که  
دلالت بر وجوب عینی میگوید که امام ظاهر در مصمم نباشد ظاهر  
در علم از آن نیز خواهد بود پس چگونه باین حدال توان کرد بر عدم  
ثبوت اجماع مذکور اگر کسب که خصوص امام مصمم شرط نیست  
در جمعه بلکه نایب نیز کفایت باجماع و اگر در کلام اشاره بآن  
نموده پس باید بر مطلق امام جمعه حمل شود تا لازم نیاید تصور مذکور  
جواب بیکسب که امام جمعه مصمم قصر را هم میگوید که آن چه  
که جمعه امام مصمم با خطبه دو کسب است و این منافات ندارد  
که نایب او نیز با خطبه دو کسب باشد و لازم نیست که جمعی تعاقب  
اینست از عبارت در نهایت اجمال مستفاد شود و اگر کسب که  
بر کلام مراد از امام مصمم باشد صحیح خواهد بود قول و اگر کسب که  
بد خطبه بیکسب از جماعت چهار کسب چه با مصمم البتة باید با خطبه بیکسب



اولا در وقت که با مصوم البت با خط بکار رود شود در زمان  
عدم تسلط الله علیه بعد از وقت بر نشان و کلاه باشد که  
چنانچه می شود پس در صورت بی خطی چهار کعب بکار رود  
و بکار آنکه در کلام نیست که اگر با امام بکار بی خطی بکار  
اگر بکار بی خطی و این شاید در حاجت باغرام باشد و  
حاصل کلام چنین شود که اگر بکار بی امام مصوم که با خطی است  
بکار بی خطی و اگر بکار بی خطی که بی امام مصوم است  
بکار بکار بی خطی و اگر بکار بی خطی که بی امام مصوم است  
بعد می نماند بکار بی خطی که بی امام مصوم است و این توجیه  
مستوفی حدیث است که بعد از آن ذکر خواهد شد چنانکه  
باب اول است که در سائل عبارت احادیث را بکنش ذکر میکند  
و آن حدیث سائل عبارت از این است بر نوبه چنانکه بعد از آن  
ظاهر خواهد شد آن ظاهر است که این حدیث با کلام کتاب نیز در میان  
نیست و این نقل هم مستند شیخ زین الدین رحمة الله علیه است و این  
نقل جابریست و در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
در وصف دین آمده که در روز قیامت و در روز قیامت است و در  
بانی روز قیامت است و هر که ترک کند آنرا از روی رغبت

و در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
در وصف دین آمده که در روز قیامت و در روز قیامت است و در  
بانی روز قیامت است و هر که ترک کند آنرا از روی رغبت

و در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
در وصف دین آمده که در روز قیامت و در روز قیامت است و در  
بانی روز قیامت است و هر که ترک کند آنرا از روی رغبت

رغبت از آن و از حاجت سلطان بی غنی نیست نمازی که  
او و ساقط شده است بعد از آن که در وقت و نماز را در وقت  
ظاهر است که این کلام دلال بکنند بر وجوب جاهد در روز  
جمعه و سبک از شرط آن معلوم نیست و این کلام معلوم شد  
که امام مصوم با امام او را در کار نماند و اگر کسی است  
که هرگاه و وجوب آن مخصوص بر زمان حضور باشد پس اگر آن  
کس که با او در زمان نیست که شده اند می باید می شود و یک کس  
که مخصوص بر آن حضور است از جهاد و غیر آن که با امام با کس  
و خصوص بی اینست که در وقت و در وقت را نیز می باید که او  
این تفصیل با صریح با خصوص بر آن حضور باشد که فقه را عالم  
از وجوب بخیر و بیستی می توان گفت که شامل بر آن حضور نیست  
هر دو باشد و در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
الغرض نقل کرده می باشد احادیث را که دلال بکنند بر وجوب  
جمعه و شکر کرده امام با امام او را پس باید مخصوص بر آن  
حضور نماند و این کتاب را که شکر از برای عمل مردم و جمیع  
آن هرگاه که فقه حاضر باشد و دیگر که کسی دیگر که کمالی را  
که دلالت کند بر وجوب با آنکه وجوب شخصی نباشد نزد او در

زمان او بکار در زمان دیگر **باب** این باب در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
از میان گفتار کرده که در بعضی از احادیث آمده و در آن شب  
تر که در کتب بسیاری از شرط و احکام آنرا و بسیار نقل کرده  
احادیث متعارف و متفق بر آنست و متوجه می شود و تاویل شده چنانکه  
منتج آن کتاب ظاهر شده پس بعد از نقل او مدتی را در این باب  
ظاهر می شود که و عمل کرده آن بر جای این حدیث مستند شیخ زین الدین  
باشد با آنکه این باب در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
را نیز نقل کرده و از آن ظاهر شده اعتبار امام با امام او را  
چنانکه ذکر خواهد شد آن ظاهر است که این حدیث با کلام کتاب نیز در میان  
عید و وجوب عید نیست مگر با امام عادل و عین نیست و دیگر  
شرایط وجوب عید و عید نیست چنانکه هم از کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
آنند و ظاهر خواهد شد بعد از این که این حدیث که ظاهر امام  
عادل مصوم پس باید که وجوب جمعه نیز مشروط باشد با امام  
مصوم نزد او و از کتاب **باب** در این باب در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
که هرگاه که با امام را امام و دیگر که بجز زمان که او جمعه را  
وجوب عید نیست باشد و دیگر که می باشد با امام او را  
احرامی که او نزد سلطان داشته و عدم خوف و قهر از آن

و در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
در وصف دین آمده که در روز قیامت و در روز قیامت است و در  
بانی روز قیامت است و هر که ترک کند آنرا از روی رغبت

احدی می رسد نقل کرده که در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
چون در بعضی خود چنانچه آمده و با او از روی کمال ادب  
میکرده و حدیث دیگر در وقت حدیث امام و حدیث آنجا  
بیفرموده و صاحب این حدیث و در بعضی نقل شده  
کمال ربط و مصاحبت داشته با آنکه در حدیث او و کمال ادب  
شیخ در آن زمان چگونه جای برود و ترکیب ناز و با قول  
بر وجوب عید آن و اگر کسی کرده و ترکیب کرده چگونه پیش  
مانده بود یعنی پیش طایفه با وجود قرب زمان او و  
شماره ای شیخ نقل کرده که او بوده تا اینکه دعوی کرده  
که زمان او و سبک پس بعد از آنکه در حدیث او و کمال ادب  
که نصب شده اند از برای نماز چنانکه گذشت و چگونه بجز زمان  
منه که شیخ طایفه چنان در آن شده که با این حدیث بخیر می و  
عدم اطلاع بر احوال مثل حدیث با قرب جمعه با وجوب نماز  
که در این سطر است و اما مستعدا و اینکه ذکر کرده کلام  
که دلالت کند بر وجوب چیزی با آنکه شکی نباشد و وجوب در  
زمان او بکار در زمان دیگر که هرگاه که کسی دیگر که کمالی را  
و دیگر که در باب کلام را **باب** در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است

و در کتب دیگر که هم این باب در کتب دیگر است  
در وصف دین آمده که در روز قیامت و در روز قیامت است و در  
بانی روز قیامت است و هر که ترک کند آنرا از روی رغبت







که در جواب بنامیب نیز از طایف با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت

و بنامیب را با انقیاد کند و با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت

بنامیب را با انقیاد کند و با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت

روایت عمر بن خطاب اگر کسی که عمل بظاهر اخراج است  
چنانچه بر آن است که منع نشده و چنانکه بر امام و انشکس که  
باینکه حضرت آن شش کس در کثرت با طایف طایف باینکه  
مثل عمل شود و هرگاه آن شش کس بر مثل عمل شود امام نیز  
مثال عمل خواهد شد و مردان خود خواهد بود که در جمعه و غیره  
میباشد باشد امام و انشکس کس دیگر چنانکه شیخ مفید رحمه  
اشاده بان کرده در کتاب اشرف انکاک گفته و عدد ایشان  
بعین صحت که جمعه و هجرت برشان در جمعه و هجرت و دوشنبه  
و کس که شهادت میدهد بر و کس که متولی اقامت حدود است  
اشاده کرده باینکه بایشان باید موافق باشد با این طایفه  
و در مرتبه آن باشد و باینکه حضرت با جماعت معبر باشد و اگر  
او را میگویم که عمل آن شش کس بر مثل ضرورت است بلکه بعد از  
است و ظاهر است که اعتبار این جمیع کس با همت از حضرت  
و جواب جمعه بامام مصوم و بسط بد و نفوذ حکم او و بختی که  
قاضی منصوب باشد از جانب او و مردم در دعوی میباشند  
او روند و کوه کند و کند و منفرد فرموده باشد کسی که از آنرا  
زدن حد و هرگاه کلاه باشد از بعضی شافعات ندارد و جواب

و بنامیب را با انقیاد کند و با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت

ناز در حال حضور امام و بسط به هرگاه جمعی شوند با او شش کس  
چند نفر این جماعت باشند و بنامیب میگویم که از شش کس شش کس  
بر مثل عمل شود باینکه لازم می آید که امام نیز بر مثل عمل شود  
چه در اینجا اجماعی نیست و از او هر مقرره باینکه علماء است که  
از کتاب خلاف ظاهر در هرگاه که ضرورت و بدو ضرورت  
از کتاب یکند و از آن تجاوز نمی نمایند و از یکدیگر در یک جزو  
کلامی از کتاب خلاف ظاهر ضرورت و بدو میتوان که کل کلام  
را بر خلاف ظاهر عمل کرد و باینکه باید آنچه را از آن بر ظاهر خود  
عمل نمود پس در آنچه فی جمل بر مثل که خلاف طریقت است همین در  
آن شش کس ضرورت شده باینکه با طایف و از آن لازم می آید که امام  
را نیز بر مثل عمل بآن کرد و باینکه طریقت که عمل همه بر مثل  
بسیار رنگ و بیفاده میباشد کلام را و جایز نیست  
نسب چنین کلامی بمصوم خلاف عمل امام بر همین و باقی بر  
تشکیل چه باشد و بدو بوجه اعتبار حضرت کس و حکمت آن  
و آن است که این ناز و اجابت بر امام و در اکثر اوقات  
بامام انشکس کس میباشند پس باینکه بسط به شرط شده  
در بن ناز و بختی مثل انشکس و جمعه و حکمت و احادیث

و بنامیب را با انقیاد کند و با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت

و بنامیب را با انقیاد کند و با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت

احادیث بسیار وارد شده چنانکه بر شیخ طریقت امامت  
امام مفتی کس بر مثل عمل شود و باینکه باینکه و بیفاده  
خواهد بود چنانکه ظاهر شود و باینکه تامل و اعتبار غیر طریقت  
که نقل کرده اند ظاهر نمیشود و باینکه جمیع این جماعت بر مثل  
است و خصوص همه در کثرت است و باینکه هر یک بر مثل  
است حتی امام و اولین طایفه است و روایت کرده است شیخ  
طایفه رحمه الله در کتاب بصیرت المتوجه بعد از آنکه حکم کرده است  
بودن جمعه در زمان غیبت چنانکه نقل کردیم قبل از این که این  
عبارت هشتم از حضرت ابوالعباس علیه السلام فرموده که انی  
لاحب للرجل ان لا يخرج من الدنیا حی متبع و لومرة واحدة  
وان صلی الله علیه و آله یعنی هر کس که دوست میدارم  
از برای مرد آنکه بدون نرود از دنیا تا آنکه منع کند  
و اگر چه بختی باشد و باینکه بجز از جمعه را در جماعت و  
سند شیخ رحمه الله باینکه باینکه در حضرت آورده صحیح  
است پس حدیث صحیح باشد و پوشیده نیست که لفظ دوست  
میدارم که متعارف است استعمال آن در سنتیست و همچنین  
همراه منع آوردن آن نیز سنده است با طایف طایفه در

و بنامیب را با انقیاد کند و با طایف ثابت شد پس او نیز  
حکم امام دارد و اگر کسی دیگر را نیز دعوی کند که حکم امام  
دارد باید انقیاد کند و کاست آن باینکه میتوان گفت که  
امام در خدمت شامل بنامیب او نیز میتوانست چه اکثر بانیان  
او حکم و امیر میباشند و این طایفه بایشان نیز میباشند  
اینحضرت را نیز شیخ طایف نیز در مذهب و استیصار و است  
کرد پسندید دیگر از حضرت علیعلیه السلام و در روایت شیخ نجاشی و  
به حاجق و الدعی حقا و الدعی علی و واقع شده یعنی آنکس که دعوی  
میکند حق را و آنکس که دعوی میشود بر و بجای و شایه آن و  
الشاید آن بالذات و لام واقع شده و حاصل هر دو روایت  
یکست و در سند مذهب حکم بن سبکین واقع شده و اگر چه  
او را علماء مدعی کرده اند و نویسنده کرده اند اما انضمام آن سند  
نقد و شهادت علی اصحاب بآن حوی میگرداند که از اجماع طایفه  
آنست که هر دو روایت که مشهور شده باین اصحاب و اکثر عل  
بآن کرده اند هر چه ضعیف باشد مرجع میدهند آنرا بر حدیث  
صحیح که مشهور نباشد علی بآن و در احادیث جلی از زروایت  
ایضا نقل و واقع شده و چنانکه نقل شد جلی از زروایت











تواند خطبه خواند معلوم حدیث نابین است که اگر نبوده باشد  
خطبه خواند چهار رکعت نمیکارند بلکه دو رکعت میکردند  
و این بسیار ضعیف چه ظاهر شد که معنی خطبه آن نیست که  
ایشان فرموده اند و بر قدر تسلیم ظاهر است که مردان این  
که اگر من خطب باشد ضرورت چهار رکعت کردن بیکبار  
رکعت بهم میتوان کرد از آنجا که چهار رکعت اصطلاحی نیست  
چا که مذکور شد فایده اینست که بعضی است و بعضی حل کرده اند  
جمع را در سوال برده و گفته اند که قول حضرت علی یعنی بی  
میکارند و رکعتی و قول او میکارند چهار رکعت تا آخر کلام  
در کسرت گویان بر میخورد یعنی بی مردم ده دو رکعتی میکارند  
چهار رکعتی نمیکارند مگر وقتی که نباشد کسی که خطبه خواند  
پس نابین است لال کرده اند با خدشت بر وجوب غنی جمعه  
مگر وقتی که کسی نباشد که خطبه خواند و این وجوبی مطلق است  
از معنی خطبه بسیار دورست چه سائل پیش ازین گفت که بعضی در  
همستند آیا ناچار هم معز ان طاعت میستند کرد و در جماعت  
نکرد که خطبه خواند فرمودند در میان ایشان هست پس چگونه  
حضرت میفرماید که بی میکارند و چهار رکعتی میکارند که خطب

[illegible]

یعنی شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هرگاه که بوده باشد  
قوی در پی میگزارد نه بعد از چهار رکعت پس اگر بوده باشد از  
برای ایشان کسی که خطبه خواند ایشان جمعه نگزارند هرگاه خود  
یا شنیده از نفر و بدست کسی که داده شده است در رکعت  
بوضو و خطبه و پوشیده نماند که رکز از آن جمعه چهار رکعت  
مطلقاً و تخصیصی رکز از جمعه و رکعتی بصورت وجود هر خطبه  
ظاهر است در تنگ و وجوب جمعه پس من خطب واجب مشروط است  
نه مطلق و این خلاف قول اقلین و وجوب عینی است چه بنا بر این  
ایشان و چیست اقامت جمعه و اقامت خطبه و تحصیل قلابی آن  
چنین است که وجوب جمعه مشروط باشد بوجود هر خطبه پس اگر  
هر خطب یعنی عادلی که خطبه خواند نماند باشد جمعه و وجوب  
و اگر نه نه بلکه جمعه و چیست مکرر مستعد باشد وجود هر خطب  
و این خلاف ظاهر این نیست و اما هرگاه وجوب جمعه مشروط  
باشد بوجود امام یا نائب او و مادی خطب امام یا نائب  
او باشد پس حدیث بظاهر محمول تواند شد چه بنا برین و چه  
جمعه مشروط بوجود هر خطب و نیست حل حدیث در وجوب  
تخیر نیز و بنا برین محمول کلام این خواهد بود که میگزارد چهار رکعت

گفت پس اگر بوده باشد از برای ایشان کسی که خطبه بخواند  
و اگر خطبه بخواند پس بعد از آنکه میگوید و گوشت و عصب انداخته  
از داخل برنج جوین استمال کرده اند یا خدشت بر وجه  
چینی یا با سار یا نیکه نمک شده در آن کبریا در معده هرگاه بوده  
باشند هیچ نفوذ نبوده و در میان ایشان کسی که خطبه بخواند  
ولی بیشتر که امام یا نائب او و بوی سفید نان که قطر نظر از  
آنچه که گوشت خفاش است که در خدشت انداخته اند  
بطله علی است و آن دلالت ندارد مگر بر جوان یا بر جوان پس نیست  
نشود و آن مگر وجوب بخیر و **روایت** کرده است شیخ فراموش  
در تندی که بعد از خروج از حجره مسلم از حضرت امام هر بار  
عالی که که فرموده و بخت آنکه علی را که آن نهادن علی در خدشت  
و اگر از آن که امام عادل میگوید و جب میشود چه هر کسی که بوده  
باشد از موضع آن بوده و فرسخ و کوه آن است که هرگاه بوده  
باشد امام عادل و هر کسی که خدایت و کلام علی کرده  
سید آنکه خطا بر از امام عادل در صراط و اگر شیخ امام  
معصوم است و هرگاه که این کلام حضرت باشد بخیر آن  
خطا هر است و اگر کلام هر مسلم باشد نیز چنین چه او عده چهارم



















بایستی در این از زوالی آفتاب انصاف باشد به شایسته  
 بوجوب چهار نماز جماعت و شرائط و احکام و آداب و ادق  
 آن اصلا مذکور نشده و هر چه در این بیان نموده  
 در همین آیه شریفه شایسته قایلیم که نماز جماعت در شرائط  
 مثل اینکه امام آن باید که عادل باشد و ولد ازنا و برحق  
 و مجتهد و ناباشد و چنانکه پیشتر گفت با او جمع شوند و همه  
 ایشان مرد و بالغ و عاقل و آزاد و مجاور باشند و  
 کسی که بر او واجب شود نیز باید که بر صفات باشد و بنا  
 و بر کور و کسالت نباشد و زاید از دو فرسخ از مکان جماعت  
 دور نباشد و غیر اینها از شرائط و آداب و چیز از اینها  
 اصلا در این آیه شریفه مذکور نیست پس چه بعد دارد که یک  
 شرط دیگر که امام یا نائب او باشد در کار باشد  
 و مذکور نشده باشد پس اگر ائمه را اینها محال اصلا باشد  
 وقوع آن در حکم محمول نباشد و بنا بر این میگویم که آنچه  
 از بیان محمول علیهم السلام نایسته نیست مگر بوجوب نماز جماعت  
 با حضور محصور یا نائب او و در زمان محبت ثابت نشود  
 پس بر شایسته اثبات آن بر دلیل دیگر و متکسبات بهیم

نفع بخشید و چه سوم اگر در ادعای کسی که در آن آیه مذکور شده که نماز  
 مذکور شده شود از برای آن کسی که سبوی ذکر خدا یا مطلق نماز  
 در روز جمعه یا نماز خاص میبود اگر در مطلق نماز با کسی  
 حکم چنین باشد که هرگاه مذکور شده شود از برای یکی از روز  
 جمعه هر نماز که باشد پس کسی که سبوی نماز جمعه و این بر سبیل  
 عموم محمول نیست چه ظاهر است که هرگاه نماز برای نماز جمعه روز  
 جمعه میگویند کسی نماز جمعه واجب است و همچنین نماز برای سبیل  
 نماز هر سال و غیر عادل و غیر از آن از صورت که یکی از شرائط  
 جمعه منقو و باشد پس باید که قصاص داد شود بغير این صورت  
 ظاهر است که صورتی که در بر میبرد تخصیص بسیار زیاده است  
 از آنچه باقی میماند و شایسته بعد از این در رسم کس است که لا ینفک  
 ابی بصیر و هر چه مسلم میگوید که تخصیص عام بر سبیل که اکثر افراد  
 آن بر روز و جایز نیست نزد اکثر محققین بلکه در جایز  
 باشد و اگر در ادعای خاص میبود پس باید پس از کما یزایم  
 که در ادعای جمعه است یا نماز هر روز جمعه مطلقا تا دلیل شایسته  
 شد شاید مراد نماز جمعه محصور یا نائب او باشد پس لازم می  
 آید بنا بر این مکرر و بوجوب کسی نزد اندکی آن و نزاعی نیست در آن

بوجوب چهارم اتفاق مغیر بر آنکه مراد از ذکر مطلق است یا اگر  
 و بر سبیل جمعه نباشد و چگونه اتفاق جمعی از مغیرین که اکثر نشان  
 سنی و در میان ایشان شش شش میگویند از امامیه زیاده  
 نه حج باشد و اتفاق علمای امامیه تمام حج نباشد و هرگاه نماز  
 ایشان با حجتی آن مسلم نباشد گفت میفرمود ذکر آن به پیغمبر  
 بقدر تفسیر که پیغمبر و اهل ذکر با هم در حدیث بسیار  
 یا مراد پیغمبر و اهل ذکر باشد چنانکه در آیه شریفه و الله اعلم  
 اکثر روایت شده از حضرت امام جمعه با قولی که ما هم ذکر کردیم  
 و یا هم که بر سبیل ما برین مراد این خواهد بود که هرگاه مذکور شده  
 شود از برای آن کسی که سبوی پیغمبر یا از پیغمبر یعنی از برای  
 نماز از ایشان پس ظاهر شود از آن مکرر بوجوب نماز از ایشان  
 مطلقا و چه پنجم آنکه جمعی از مغیرین تفسیر کرده اند نماز جمعه  
 از ایشان تخصیص نداده اند بنماز جمعه بلکه بعضی ایشان مطلق نماز  
 گفته اند مانند صاحب کشف و قاضی عیاضی و غیر ایشان  
 بنا بر این گفت مراد بنماز مطلق نماز هر روز جمعه باشد و هر وقت  
 جمعه واجب باشد جمعه و در هر وقت که واجب باشد نماز و بعضی  
 آن که تخصیص جمعه داده اند شاید با اعتبار آن باشد که در زمان  
 جمعه

این اتفاق در تمام نشان چه مراد از ذکر است یا اگر  
 بنماز سبوی بوده اند و منبسطان و بوجوب نماز  
 چنانکه در ظاهر ادعای سادگان مذکور شده است  
 مکرر در تمام نشان میگویند که این مطلق است  
 مگر کسی که بگوید که مراد از آن نماز است

جمعه

نفع بخشید و چه پنجم اگر در ادعای کسی که در آن آیه مذکور شده که نماز  
 مذکور شده شود از برای آن کسی که سبوی ذکر خدا یا مطلق نماز  
 در روز جمعه یا نماز خاص میبود اگر در مطلق نماز با کسی  
 حکم چنین باشد که هرگاه مذکور شده شود از برای یکی از روز  
 جمعه هر نماز که باشد پس کسی که سبوی نماز جمعه و این بر سبیل  
 عموم محمول نیست چه ظاهر است که هرگاه نماز برای نماز جمعه روز  
 جمعه میگویند کسی نماز جمعه واجب است و همچنین نماز برای سبیل  
 نماز هر سال و غیر عادل و غیر از آن از صورت که یکی از شرائط  
 جمعه منقو و باشد پس باید که قصاص داد شود بغير این صورت  
 ظاهر است که صورتی که در بر میبرد تخصیص بسیار زیاده است  
 از آنچه باقی میماند و شایسته بعد از این در رسم کس است که لا ینفک  
 ابی بصیر و هر چه مسلم میگوید که تخصیص عام بر سبیل که اکثر افراد  
 آن بر روز و جایز نیست نزد اکثر محققین بلکه در جایز  
 باشد و اگر در ادعای خاص میبود پس باید پس از کما یزایم  
 که در ادعای جمعه است یا نماز هر روز جمعه مطلقا تا دلیل شایسته  
 شد شاید مراد نماز جمعه محصور یا نائب او باشد پس لازم می  
 آید بنا بر این مکرر و بوجوب کسی نزد اندکی آن و نزاعی نیست در آن

جمعه



معصوم

جمعی از محققین این اصول آن فقه اند پس باین طریق ظاهر میشود از این که  
مکمل طلب نماز و غیره معینان علم از وجوب و ندب پس شاید که در زمان  
بعضی از این وجوب باشد و در زمان است او بعنوان ندب و مویید  
اینست آنکه تعبیر کرده اند جمعی از مفسرین می رانند پس نشان چنانکه  
معنی ظاهر است و ظاهر است که نشاناب و چه نسبت بلکه در اصل  
رغبت است و بعضی گفته اند که اندر نفس نشاناب غیر مضموع و مشع و آن  
نیز وجه نسبت بلکه سسته است و در تعبیر علی بن ابراهیم که از اعظم  
محدثین امامی قیامت ایشانست تعبیر شده بجا آوردن اعمال که در  
روز قیامت سسته است مثل شارب که نفس و گندن موی زیر بغل و  
غسل کردن و بوی خوش کردن و پوشیدن بکبره ترن جامه های  
خود و مانند آن و اما مخبر از این نیز در تعبیر کبری نقل کرده اند یعنی را  
و بنا برین ظاهر است که اگر از برای استجاب و شیع و حمد و در حد  
روایت کرده اند از جابر بن عبد الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در  
تعبیر نقل خدا می شناسد که سوالی در گمانه فرموده انما هو و محلول است  
علی کنید و محمل کنید و ظاهر است که این اشاره است به دو تعبیر که  
مذکور شد پس حل بر استجاب تبیین شده و همچنین مویید است آنچه  
در آخر آیه فرموده اند که این هر است از برای شما چه ظاهر است و این است

استجاب است و چه **مستحب** آنکه بر تقدیر مسلم فخر را در وجوب است  
و چه با هم از خبری و خبری است پس گفتند براد و وجوب مستحب  
بعضی از آنکه در بعضی از زمان در بعضی معنی یافت شود و بعضی  
در بعضی خبری اگر گویند که محل بر وجوب خبری و خبری معلول است که  
به آن ثابت شود و در بعضی خبری ثابت میگردد و حدیث که این  
ازین نقل کرده اند که در حدیثی که بر وجوب خبری چهار رکعت مطلقا  
بعضی گفته اند که اینست از برای حل بر وجوب خبری **و چه** آنکه بر  
تقدیر مسلم ظاهر آید در وجوب خبری نماز و خبری در زمان معصوم و غیره  
ضرورت صرف آید از ظاهر و تفسیر آن زمان معصوم یا حل  
بر اعم از وجوب خبری و خبری سبب آنچه نقل کردیم از اجماع بر  
وجوب خبری در زمان غیبت و تأیید و نفوت کردیم از ابدان  
دیگر و دلیل نخواهد که مخالف باشد با اجماع و چیست و در اسلام  
تمام بران چه جای آنکه مؤیدات دیگر نیز با اجماع باشد و در  
استدلال با این آیه که بر مطلب سخنان دیگر نیز هست که در  
کردیم ذکر آنها را از جهت زیادتی الفاظ **و چه** استدلال کرده  
اند با ظاهر روایت کرده است تقدیر اسلام در کمالی و غیره  
تقدیر سندی صحیح از انبیا و صلوات الله علیهم از حضرت صادق علیه السلام











دلائل نمیکند که بر بندگان از افراد این نماز یکبارگی مست که جهت  
بر هر مسلمانی که حاضر شود و آنرا وظایف است که حاضر شدن آن فرع  
و فرع و تعلق آنست و استفاده این شرط از اصل عبارت میتوان  
نمود پس بگویم که آن نماز امام یا نائب اوست که جهت بر هر  
مسلمانی حاضر آن هرگاه حضور خود آن و تعلق آنکه مراد از نماز واجب  
که از جمله سی و پنج نماز است که در هر هفته فرض است آن نماز جمعه  
است یعنی دو رکعت با طه و دو رکعت و فرض بودن آن شاید بر  
امام باشد چه فرض علیه در حدیث مذکور نیست لیکن مشروط باشد  
باستطاعت که در جمعه کلیت محرم است و بر هر مسلمانی است حضور آن  
هرگاه محقق شود آن چنانکه اخبار است بشده استفاده میشود چنانکه  
مذکور شد اگر گویند که حضور نماز امام بر هر مسلمانی واجب است  
با تفریق ایشان در قطار زمین بگویم که آن جهت بر هر مسلمانی که  
آنکه دور باشد زیاده از دو فرسخ و این اشیا اگر چه در حدیث  
مذکور نیست اما مراد است بقرینه احادیث دیگر و حکم عدم جوازین  
استثنائی باعتبار اینکه آنچه بیرون مرود است از این حد است از آنکه  
باقی مسلمانی در یکجا حاضر نیست بجز آنکه بعضی بعضی از آن بعضی  
کرده اند نه است که جایز است که بعضی بجا حاضر شود و بعضی که

علی غرضه الا تسبیح و در جمعه تسبیح و دیگر کتب که اینجاست جاریست بر هر مسلمانی  
ظاهر آنست که هرگاه باقی نماز در اول عام که تعلق آنست باشد  
جایزست که بعضی بر سر نماز و بعضی در اول آن باشد چنانکه  
ظاهر میشود باقی در حدیث و در اصل پس باریون استثنائی مذکور است  
نماز جمعه استثنائی که درین احادیث وارد شده البته چنین است چه  
آنکه چنانکه بگویند استثنائی که در آنجا آمده اند از آنکه  
نماز بر هر مسلمانی که محل شود و کلام بر آن چنانکه باقی ظاهر میشود و در  
آنکه لفظ واجب با این معنی است که در حدیث فرض می شود که در حدیث  
این توان که در حدیث می گویند که استثنائی لفظ فرض که دلالت میکند  
بر آنکه واجب در حدیث می گویند که استثنائی لفظ واجب که دلالت بر آن  
نماز ندارد در حدیث می گویند که استثنائی لفظ واجب که دلالت بر آن  
از قبیل اینهاست که بگویند که کلامی است و کلامی خبری و اگر چه در حدیث  
حکم نشده بر وجوب آن بر هر مسلمانی بلکه بر وجوب آن مطلق است که در  
در حدیث از زبان معصومین است که در حدیث و در حدیث از زبان معصومین  
آنکه که بر هر مسلمانی است آنکه حاضر شود و آنرا وظایف است که بشارت بر  
نماز که که دلالت کند بر وجوب زیاده از دو فرسخ یعنی اعم از این حد  
نماز که در حدیث می گویند که استثنائی لفظ واجب که دلالت بر آن

نشده بلکه تکلیف است و بر وجوب بر مردم و بر تقدیر ظهور آن در حدیث  
ظاهر آنست که جهت چنانکه هر مسلمانی است که در حدیث می گویند که  
و حاصل عبارت اول اینست که از جهت ظاهر حدیث ظاهر می شود که اگر چه  
حکم سی و پنج نماز که فرض کرده است آنها را خداوند عزوجل بر مردم  
از جهت آنکه یکبارگی است که فرض کرده است آنها را خداوند عزوجل بر مردم  
اما اینکه آن چه نماز است و چه شرط دارد و معلوم نیست و در آن حدیث  
نیت یا بگویم که آن نماز که امام یا نائب او و شما میگوید که  
آن نماز جمعه است که هرگاه کسی بکند و درین شرائات اثبات چنانکه در  
جواب از حدیث لای که حدیث سابق بیان کردیم اگر کسی در حدیث که در حدیث  
بیان شده که آن جمعه است پس باید که جمعه واجب باشد و شرائط  
هر چه از خارج ثابت شود و از شرائط عادل و انصاف ثابت شده  
و شرائط امام یا نائب او و شخص نیت و جاب بگویم که حضرت یحیی  
فرمود که آن یکبارگی است و ظاهر است که جمعه یعنی جمعه خبری که بکار  
از روز آید باشد مراد نیست از روزی که آن نماز نیست پس باید  
که نماز از نماز آن عمل شده باشد یا خفته شمری در نماز شده باشد  
و بر تقدیر آن نماز یکبارگی یا حقیقت شمری که در آن عمل شده شخص  
نیت که جهت آن نماز دو رکعت است بر شرائط خاص که در روز آید

ظهور آن در حدیث می گویند که از آنکه در حدیث  
ظاهر آنست که جهت چنانکه هر مسلمانی است که در حدیث می گویند که  
و حاصل عبارت اول اینست که از جهت ظاهر حدیث ظاهر می شود که اگر چه  
حکم سی و پنج نماز که فرض کرده است آنها را خداوند عزوجل بر مردم  
از جهت آنکه یکبارگی است که فرض کرده است آنها را خداوند عزوجل بر مردم  
اما اینکه آن چه نماز است و چه شرط دارد و معلوم نیست و در آن حدیث  
نیت یا بگویم که آن نماز که امام یا نائب او و شما میگوید که  
آن نماز جمعه است که هرگاه کسی بکند و درین شرائات اثبات چنانکه در  
جواب از حدیث لای که حدیث سابق بیان کردیم اگر کسی در حدیث که در حدیث  
بیان شده که آن جمعه است پس باید که جمعه واجب باشد و شرائط  
هر چه از خارج ثابت شود و از شرائط عادل و انصاف ثابت شده  
و شرائط امام یا نائب او و شخص نیت و جاب بگویم که حضرت یحیی  
فرمود که آن یکبارگی است و ظاهر است که جمعه یعنی جمعه خبری که بکار  
از روز آید باشد مراد نیست از روزی که آن نماز نیست پس باید  
که نماز از نماز آن عمل شده باشد یا خفته شمری در نماز شده باشد  
و بر تقدیر آن نماز یکبارگی یا حقیقت شمری که در آن عمل شده شخص  
نیت که جهت آن نماز دو رکعت است بر شرائط خاص که در روز آید

و جمیع نماز که در آن عمل شده باشد یا خفته شمری در نماز شده باشد  
و بر تقدیر آن نماز یکبارگی یا حقیقت شمری که در آن عمل شده شخص  
نیت که جهت آن نماز دو رکعت است بر شرائط خاص که در روز آید

آوردند آنرا امام یا نائب او کرده و یا هر مسلمانی که بکند و یا هر مسلمانی  
و هرگاه شخص نیت می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
که امام یا نائب او بکند و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
اثبات اینکه آن نماز است که هرگاه کسی بکند و در حدیث می گویند که  
سود و نیت و بر تقدیر مسلمانی که در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
که در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
از افراد است نه اینکه آن نماز جمعه است که در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
مطلق نماز جمعه و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
باجه در جواب ثانی از حدیث لای که حدیث سابق بیان کردیم و در حدیث می گویند که  
که شایسته نماز است که اگر چه در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
از نماز جمعه و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
چه معناد آن چنانکه حدیث است که نماز فرض می شود و بر مردم و بر مردم  
بیان آنکه اگر چه در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
که نماز فرض می شود و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
از جمله آنجا شده و شود ازین راه که شک نیست و این ظاهر است و در حدیث می گویند که  
نموده است آنکه اول آنکه نیت حکم که در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
روم چنانکه مسلمانی عقیده و باری است لای که حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که

است و اگر چه در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که  
که در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که جمعه واجب است و در حدیث می گویند که



با یکی از آنها چنانست و آن مرضی است از آنکه نشاءت ظاهر  
چنانچه برین کی از آن کی می فرماید بر هر کس فرض شود و خلقت  
ایک مظهر از جمیع احوال می شود تا شود چه باین حد که  
و فرج نامرئوس و چه باشد و چه که یکی از افراد آنها باشد از  
نصف ماقط باشد و منافاتی نیست میان کلان و نا برین مراد  
بقول حضرت از آنهاست که تا آنکه از این باشد که از جمله افراد آن  
تا زمانه از اجزای هیچ تا یکبار نیست که فرض کرده است آنرا  
خدای تعالی در جمیع و آن حد است و ظاهر است که این عبارت و  
ندارد مگر بر فرض بودن محلی از جمله نه بر هر کس و در هر اوقات اگر  
که ظاهر از آنها است که بیان جوفی از اجزای باشد یا فردی از  
افراد و ظاهر است که جمیع از افراد می شود تا نیست اند و مگر از  
افراد یکی از اجزای آنهاست و محل منها بران معیشت میگویند که  
شخصیت که هر یک از این می شود تا افرادی دارند و مراد با افراد  
می شود تا این افراد است تا افرادی که می شود تا بر آنها صاف  
باشد پس مراد منها نیست که از جمله آن افراد یکبار نیست چنین  
و محل بر معنی بعضی دارد و صفت از این مظهر می آید که مذکور  
و دیگر که هرگاه که می کند فرض کرده است خدا بر هر یک از مردم

مراد از این که در باب چهارم گفته اند و در باب پنجم  
سعی نموده اند تا بر این که در باب ششم  
که در باب هفتم در باب هفتم

تعلیل خود تا آخر حدت مستعد

مردم می و فرج تا لازم نیست که کسی و فرج تا لازم باشد که هر یک  
بر هر یک از مردم فرض باشد بلکه نیست که چنانچه تا لازم باشد  
بر هر یک می و فرج تا از آنها فرض باشد تا می شود تا اگر کسی که  
پادشاه برین آمد و بر هر یک از افراد او خدمت فرمود لازم  
نیست که ده خدمت برده باشد که هر یک از آنها را بر هر یک از  
افراد فرموده باشد بلکه نیست که هر کدام ده خدمت جدا جدا فرموده  
باشد و باین مراد منها این تواند بود که یکی از آن تا زمانه  
می و فرج تا از آنها بر هر یک از مردم فرض شده و جمیع و لازم  
نیست در صورتیکه تا زمانه بر هر یک از مردم فرض باشد پس  
بر بعضی فرض باشد که نیست و این ظاهر است و نظر است که میگویند  
در مثال که هر یک یکی از آنها خدمت خوبی بود که بقتل فرمودند و چنانکه  
با آنکه مظهر و فرج می شود اگر کسی که در حد این عبارت ظاهر شود  
و چه بر هر یک از این عبارت و در صفت از این عبارت و چنان  
ظاهر است در یکدیگر بر هر یک از این عبارت که هر یک که مراد  
از آن این باشد که در هر وقت که در وقت بر هر یک از این عبارت  
کسی را باین عبارت و چه بر بعضی باشد بر این عبارت و در این عبارت  
در آن اگر کسی که می کند بر هر یک از این عبارت و در این عبارت

در هر کس فرض شده و نیز از جمله حاجت چه که باشد و چه  
هر کس بعضی اوقات باشد تا از اوقات پس چه حاجت بود که یک  
بسیان و در هر یک که هرگاه که می کند و چه بر هر یک از مردم  
ظاهر نیست که بر این عبارت نیست و چه باشد که ایشان نیز در  
مردم و در بعضی مردم می شود تا از آن خلاف ظاهر است و می حاجت  
تکلیف شخصی و کلام قبل از یکسان است و دیگر آنچه گفته در دست لال  
که در باب سابق در جواب چهارم و پنجم از این عبارت و در آن ظاهر است و دیگر  
آنچه در حدت وارد شده از مظهر از جمله از کسی که بر سر و فرج باشد که  
چه می شود تا از این عبارت باشد و آنکه مخالف مشهور است چه مشهور است که  
بر کسی که بر سر و فرج باشد نیز و چه است و از آنکه که از آن افراد  
باشد با سطح و چندین حدت نیز و از آن بر می کند و دیگر آنکه حدت  
در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت  
آنست که در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت  
اینست و از آنکه از این عبارت و در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت  
فرض است و از آنکه از این عبارت و در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت  
فرض است و از آنکه از این عبارت و در هر یک از این عبارت و در هر یک از این عبارت



Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with a red stamp at the bottom.

[illegible]

چنانکه تامل در آن ظاهر شود یا انکه لام در وجه از برای عهد باشد  
مسعود جعفر امام بنایاب او باشد بنا بر سه تنه را شرطه نموده  
امامیه بر هر قده بر او امام نیز جهان امام خواهد بود و بنا بر  
پس بر تامل اهل حدیث سابق خواهد بود و اقول آنحضرت پس  
بر کراهه منع شوند پس امامه و عموم میکنند چنانکه قبل از این مذکور شد که  
اذا عرض شود از برای عهد نیست و دعوی امام هم در آن عرض مسلم نیست  
و قرائن ظاهریه و نقلیه که دعوی شده مسلم نیست و قول آنحضرت آنکه  
گفته ایشان را بعضی از ایشان اگر چه ظاهر اطلاق گوشت اما بقدر امام  
که پیشتر مذکور شده مکنند که مراد بعضی همان امام باشد که مذکور  
شده خصوصا اگر گفته اند که اصل افتاد از برای عهد است و خاصا  
انکه قول آنحضرت وجهت بر مفسر کسی دلالت میکند بر زاده از  
وجوب یعنی از آن خبر بلکه اطلاق وجهت بر سخات نیز در افتاد  
بسیار شده و چنانکه مستظهر شود و مشعر ظاهر هیچ بان کرده  
در چندین موضع از نهج بکه اگر کسی است که وجوب تغییر نسبت به  
خمس کسی نیز ثابت نیست پس باید که وجوب بر وجهت کسی بر وجوب  
عینی محل شود و در همین حدیث هشاره می باشد چون فرموده  
که وجهت بر وجهت کسی نیست از برای کسی که از آن کسی که از آنجا











فرضه است که فرض کرده است آنرا خدای تعالی و بعد از آن امر کردن بر آن  
آن در آخر حدیث **جواب** اول اینکه این حدیث ظاهرست در آنجا  
چونکه ترک واهی کند بیکباره با و که نسبت شل و کس از دنیا برود  
و چنین کار نکرده باشد بلکه او را زجر و منع میکنند به تدریج  
و چگونه تو هم شود در باره شل و کس که از بزرگان استیجاب  
انحضرت بوده اینکه او ترک واهی میکرد و بعد از آن انحضرت  
با او چنین سخن میگفت پس البته مراد غیبت است بکردن آن منزهان استیجاب  
و وجوب تغییر در پیش خود یا از روی قضا بکسیان و اولیای طاهر  
و احکام انحضرت بقضیه بودن آن پس اطلاق فرض بر وجوب تغییر  
اصلا بعد از آنکه خصوصاً هرگاه اصل آن وجوب غیر باشد و بسبب  
وجوب تغییر گردیده باشد بلکه اطلاق فرض بر بعضی تعینات نیز  
شده و مغرض مبالغه در آنکه استیجاب است مانند فعلی احوال که  
در بعضی احادیث از غیبتی فرض شده شده و بر تقدیر بی کفر فرض  
کردن آن بکسیان شده نیز اطلاق فرضه بر آن نکست با اعتبار  
آنکه در اصل فرضه است و بسبب عدم قدرت بر بعضی شرائط ساقط  
شده و جعل کلام این میشود که خوب است که تو کار را از پیش فرضه  
را که خدا فرض کرده است و ممکن باشد او را کاران بعد از امکان بلکه

بلکه وجوب کمال چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که نماز با پشت  
روی قضا شل نماز یا غیرت و اما امر که در آخر حدیث وارد  
شده پس مگر نه که در شد که دلالت میکند بر زبانه از وجوب پیش  
اقدام بر تغییر خصوصاً در مقام بقوت کلمات قبل از آن و ثانیاً  
اینکه بر تقدیر مسلم افاده وجوب نکست که وجوب مخصوص باشد  
بعد از ملک بسبب اذن انحضرت در او را و با وجود اذن خاص  
شک نیست در وجوب بیعی اگر گویند که معتبر نزد ما پس پیشراط  
امام یا نائب او است که امام جمعه امام باشد یا منصرف او  
از برای نماز یا خصوصاً با تعین امارت و است در پیشگاه  
امام علمای منصف کرده باشد بعد از ملک از برای جمعه که امر کرده  
او را باینکه از آن امر است از یک امام باشد یا مردم و نیز در پیشگاه  
نیز داده بر امر یا مطلق که دلالت میکند بر وجوب بر جمیع مطلقین  
پس اگر این سخن باشد در حصول شرط پس آن او امر نیز کافی خواهد بود  
در آن پس هر مطلق یا ذون خواهد بود در آن و حاصل خواهد بود  
شرط از برای او و بیفایده خواهد شد نزاع و دیگر آنکه در آخر حدیث  
امر وارد شده بهر آنی که شایسته است او را و غیره را از مطلقین  
پس مخصوص نباشد با وجوب است بیکویم که منصب شایسته است لایزال و همیشه

در آنکه این حدیث در مقام امر کردن است  
و نه در مقام امر کردن بیکویم که منصب شایسته است  
پس آن امر که در آن حدیث وارد شده است



منع احتمال از آنکه این است پس بگویم که گفتار شما امام با تائب او  
متضمن اینست که بعد از آنکه پس هرگاه حضرت او را بنام زاکر کند و آنکه  
مراد امر است با نامت در آن و از آنکه در حدیث صحیح نباشد  
امر او با نامت منتفی نمیشود این احتمال و فوق میانه این امر و او را  
مطلقه ظاهرست چه در اینجا امر مخصوص عبد الملک شده پس گفتار تائب  
خاص می شود و باشد کلمات او امر مطلقه چه تا بنام تائب خاص معین  
نمیشود بلکه امر بزرادین نام زبر و چه عزم بر مستغفار نمیشود چنانکه  
بیان شد و خواهد شد و اما اینکه امر در حدیث وارد شده است  
که شایسته او را و غیر او را از تکلیف پس آنست که نیست مگر جایزه است  
که صلوات الله علیه باشد مخصوص عبد الملک و این را در حدیث از برای عظیم  
باشد چنانکه شایسته یار او را باشد او را و چه از برای او را  
بزرادین این نام با نامت او و نامش اگر بگوید که حضرت  
نصب کرده باشد در آنوقت کسی را از برای جمع و امر عبد الملک  
بنام آن شده و دعوی ظهور هم منصب سمیع نیست به آنکه اگر چه  
جمعی از علماء اشاعه کرده اند باینکه در جواب دوم مذکور شد و بنا  
بر آن آنچه در جواب سوم نیز مذکور شد محتمل است اما عمدتاً و تقریباً  
جواب اول است و این دو جواب را محتمل می دانم زیرا که جمعی از علماء

علمای تصحیح کرده اند باشد از امام با تائب او با تسلط و نفوذ و حکم  
و گفته اند که زمان حضور امام با تائب و نفوذ حکم زمان نیست  
و از پس بنام آن قول و جواب جمع بر عبد الملک و مثل او معقول است  
چه حضرت صادق علیه السلام تسلط نه داشت و چه سید لعل کرده اند باینکه  
روایت کرده اند که در حدیثی است که در نهی بی سندی موقوف از برای علم احمد  
امام محمد باقر علیه السلام که فرموده است که جمیع کارهای شما را فرستادن  
مستحق ذممت از آنکه آن امام عادل و عادل ذاکان بن کما عین ثلاثه ایست  
فلا یسأل عن حق امره و جمیع هؤلاء و لا یكون بین محامضین و غیر محامضین  
و الله اعلم بحقیقت حقا و ذکر من ان یخبر علی السلام قال عبد الملک شکایت  
و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
تیسرین گفته اند که نام عادل علی بن ابراهیم مذکور شد در فصلی که در حدیثی است  
بر نفی وجوب عینی و ترجمه بعد از آن نیست و فرموده است معنی امام  
محمد باقر علیه السلام که هرگاه بوده باشد میانه این دو جماعت سبیل  
که میفرمایند باشد پس تصور نه از آنکه نام محمد بزرادینها و نام محمد  
بزرادین آنها و نیاید میانه دو جماعت معنی در جمیع کلمات رسول  
و بدانکه از برای جمیع جمعی است که ذکر کرده شد از حضرت امام  
محمد باقر علیه السلام که گفته بعد از آنکه شایسته او را و غیر او را و غیر او را











پس آن نیز بنیای ضعیف و بکمره توان مدتها ترک نمود چنان فرموده  
بسیار این تردد و چرخش مال باشد و دشواری آن چرا در بند حصه  
آن بعضی نشود و کثرت هزاره که در ادار و برایش مال بوده در  
هر باب و مسایل که اصولا و اختیاج آن می افتاد می پرسید چنان  
مطلبی را حاصل می کند نهشته و ضعیف است از ایشان عرض می کرد و مثال  
این قوتهاست در باره زار و مثال او بگویم که چنان طبقه است تر  
از ایشان که بشدت نفس خفا و مدون است و دیگر و می که امام محمد باقر  
علیه السلام بعد از آنکه زار کرد و بکار آمدن بعضی از ایشان شد و تردد و  
و بسیار دوست که زار را برادر او مطلع نشد و باشد و وجود  
اطلاع بگویند این تردد و مشهور باقی ماند از برای او تا وقتی که گفته  
صادق علیه السلام او را عرض فرموده و این ظاهر است اما گفتا کردن  
حضرت بزم و کوی که را عادت دیگر واقع شد که اکثر آنها را ایشان  
شنیده بودند بلکه خود را وایت کرده و با وجود آن مخافته و زار  
بود پس آن معقول بنیاید بلکه البته بایست چنان مطلع شدند بر کمال  
ایشان سخ و زار ایشان به بدترین وجهی و دشواری تر از بنیای  
ایشانها و وقتی است که نفس نفس زار را داشته بر کاروان آن می فرود  
گفت که حدیث علی شود و بر کاروان او بر کاروان او بکسانی سبب شد

تقیه چنانکه مشغول خیر خود را در دفعه بران حمل کرده بنا بر ظاهر کلام  
او چنانکه قبل ازین مذکور شد و بنا برین استدلال بیان از جانبین  
است لیکن محل برسی اول ظاهر است چنانکه بنا بر ظاهر شود و ثانیاً  
و ثالثاً آنچه مذکور شد در جواب استلال که استلال محض بعد از تکلیف  
و اعادة آن ضرورت نیست و **یکم** استدلال کرده اند باین روایت کرده  
است پیش از آنکه در تفسیر پسند می صحیح از غیرین برید از حضرت امام  
جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند **اذا کان الله اسیراً یومئذ یفعلکم**  
**حاجه و یطیس البر و العناء** و نیز کمالی قسود عقاید میفهمد  
چنین **عظیمین و هم را القراءه و یقتضی** از کمالی قسود عقاید میفهمد  
برگذاشته بود و باشند ایشان گفت که در حدیثی بنا بر ذکر آنکه در  
حاجه و بر سره صبی ایشان بود و عشاء و دیگران بر کانی بخشید  
و نشسته نشستی میانه و خطبه و بلند خواند قرات با و قرات بخوان  
در رکعت اول آنه و رکعت پیش از رکعتی و چه استدلال عموم است  
بگذاران حدیثی که پیشتر از امام و ثانیاً او **جواب** اول آنکه  
اسم کا نرا استدلال نیست و همچنین فاعل تطبیق کلاه باشد که قبل ازین مذکور  
شده باشد چنانکه امام یا ثانیاً او در میان ایشان میخواند و اذ آنکه خواند  
بآن حاجت باشد و تطبیق از امام یا ثانیاً او باشد که در میان ایشان میخواند

[illegible]



بگوید که باشد که مستلزم کفر و پرستشده نماند که قبل ازین شایسته  
 باینکه ظاهر و محال است لال کرده باین خبر باشد از امام و وجه آن  
 اینست که ذم و وعید در آن معلوم شده بر وجود امام پس هرگاه  
 نباشد او منتفی خواهد شد ذم و وعید و این است لال اگر چه قویتر  
 است از استلال طایفه بر وجهی باین خبر از آن نیز ضعیفتر است  
 که لازم نمی آید ازین که انتقای ذم و وعید خاص با عدم امام و  
 ازین لازم نمی آید که بعد از امام واجب نباشد چه گاه باشد که  
 او نیز واجب باشد اما گاه ترک آن با امام زیاده باشد از گناه  
 ترک آن بی او و این ظاهر است **اینست** اخباری که استلال کرده  
 اند آنها طایفه بر وجهی گفته اند که بعضی اخبار دیگر نیز هست  
 ممکن است لال باینکه ترک کردیم ذکر آنها را البته ضعیف است و با  
 بگوید که در ضعف سند و مضائقه بگویند با ایشان اگر چه شیعیان  
 از طریق شیعه که دلالت آن بر عدمی تمام باشد ذکر کنند آنرا که استلال  
 بآن قویتر خواهد بود از استلال باین احادیث با صحت سند و **اینست**  
 کرده اند باینکه پیغمبر میگرداند این نادر از اینان و وجه آن  
 باحضرت و جهت در هر فعل معلوم باشد و وجه آن که اینک نادر  
 شود و خصام آن باحضرت چنانکه مذکور بود تحقیق است بلکه دعوی کرده

کرده اند محلی از ایشان اطلاع مسلم نماند ازین زمان صحابه تا عصر  
 و بعد از آنکه شایسته و وجه متعبد بشرطی باشد که محال باشد سب  
 پیغمبر و محال نباشد از برای ماقدم میکند در آن که اینک ثابت  
 شود این محال **اینست** تاسی باحضرت که اگر واجب باشد در جمعه  
 باید بر آن نیز واجب باشد که از آن معلوم از امامت چه باحضرت  
 نمیگزارده که برین عنوان و شکی نیست در عدم و وجهی نیست پس  
 واجب تاسی در خصوص این فعل ظاهر شد و دلیل اجماع بلکه ضرورت  
 اگر گویند که باحضرت میگرداند نادر از اینان است و این اخبار  
 ثابت شده نیست که واجب نیست بر همه کس تاسی باحضرت در آن  
 پس واجب تاسی درین خصوصیت ساقط شده و اما واجب تاسی  
 در فعل نماز پس ثابت است و دلیل نیست بر سقوط آن بیکسوم که  
 در مقام دو فعل جدا از یکدیگر نیست که از یکدیگر واجب تاسی در  
 ساقط شود لازم نیاید سقوط آن در دیگری بلکه یک فعل خاص است  
 و عدم واجب تاسی در آن شخص است و حکم بر وجه اصل فعل است  
 آن خصوصیت بمنزله دیگر قیاس است بهل دیگر و وجه تاسی در آن  
 بر آن نادر اگر گویند که باحضرت هم روز جمعه چهار رکعتی میگرداند  
 پس بر آن نیز واجب باشد تاسی در آن بیکسوم که بر تقدیر تسلیم واجب



ضعفت آنها تمام بوضع بیست و الصلوة و الصوم و الحائضه و الرساله  
 و الله اعلم بالهدایة و البراهین  
 عصر دوم الاربعاء رابع شهر ربیع سده ۱۰۴۹ هجره کتبت  
 این خطه بکلمه شصت و هفتم صدر الکتاب فی شرح سیرت امام و انجام رسیده

چنین تاسی نیست که نگذارون انحضرت فخر اجد و وجوب کراهت  
 جمعه بود و جمعه بعد از آن که وجوب بود بر انحضرت واجب نیست بر ما  
 باتفاق پس بقدر نظر از ما و جمعی ندارد با اینست که این معارضه است بلکه  
 انحضرت هم هرگز نگذارد جمعه را بعد از آن افتد ای بیگانه ای پس بر ما واجب  
 باشد تاسی و در آن پس معلوم شد که تکلیف تاسی در مسئله معقول  
 نیست اینها همه باطلیست از اجماع و دلایلی که ذکر شد بر عدم  
 وجوب عین و اما بعد از آنکه با آنها پس ظاهر است که تاسی برین  
 فعل واجب نیست و آن از افعال است که معلوم شده اختصاص آنها بحضرت  
 هم و عدم شرکت جمیع مرتبت در آن **و دیگر** مسئله لای کرده اند بضمای  
 چه وجوب عین جمعه در زمان حضور ثابست بود پس حکم اختصاص باید  
 که در زمان صیبت نیز ثابست باشد **فساد** این ظاهر است چه وجوب  
 که در زمان حضور ثابست وجوب با امام یا نائب اوست این  
 همه از زمان ثابست و اما وجوب بدون این شرط پس ثابست  
 نیست بلکه خلاف آن ثابست چنانکه از متعکلات متلاظا هر مشروط  
 پس نابرجن است لایق آن که در بعضی اصحاب بر عدم وجوب عینی در زمان  
 غیبت چنانکه پیش از این کردیم در فصل دوم نیز بر وجوب آن  
 اجماع آنچه بنظر رسید از دلائل قلی وجوب عین و جمیع اصحاب





